



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

حوت ۱۳۹۴، مارچ ۲۰۱۶

شماره ۲۵

در این شماره:

به بهانه ی هشت مارچ

صفحه ۳

دلایل تاریخی و مادی ستم بر زنان و

تداوم آن

صفحه ۵

بورژوازی و وضعیت زنان در

افغانستان

صفحه ۸

تساوی حقوق زن با مرد، با تساوی

اقتصادی آنها میسر است

صفحه ۹

سوسیالیسم کارگری و جنبش های

فیمینسی

صفحه ۱۳

در گرامی داشت هشتم مارچ!

صفحه ۱۷

هیچ جنبشی، بدون حضور اجتماعی

زنان در آن، به ثمر نخواهد نشست!

اعلامیه مشترک: سازمان سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان - کانون سوسیالیست‌های کارگری

صفحه ۲۰

سفن سردییر:

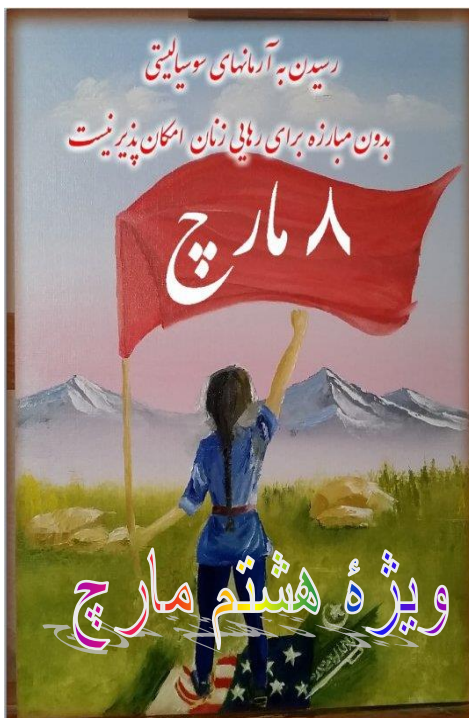
رسیدن به آرمانهای سوسیالیستی بدون مبارزه برای رهایی زنان امکان پذیر نیست

بدون تردید هر نابرابری و ستم اجتماعی مانند ستم بر زن، با آنکه میتواند اشکال و مظاهر متفاوتی داشته باشند، مضمون مشترکی دارند که ریشه در موجودیت طبقات در جامعه دارد. قاعده این را قرار داده اند که علت ناهنجاری های اجتماعی را سرشت انسان ها وانمود نمایند. یعنی اینکه خشونت، خودخواهی، قدرت طلبی و زورگویی و سوء استفاده از موقعیت ها برای کسب منفعت شخصی، صفاتی اند که در ذات انسان ها وجود داشته و نمیتوان این خصوصیت ها را تغییر داد. این شیوه ریاکارانه تلاشی است آگاهانه تا ماهیت نظام طبقاتی سرمایه داری که عامل اصلی این ناهنجاری ها در جوامع می باشد را از نظرها پنهان سازد.

خصوصیات انسان ها مانند تلاش آنها برای

کسب غذا، تولید مثل، جستجوی سرپناه، حفاظت در مقابل گرما و سرما، پیشگیری از رسیدن آسیب می توانند غریزی باشند. ولی چیزهای که معمولاً به عنوان سرشت انسان به آن

ادامه در صفحه ۲



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

رجوع داده می‌شود، در جریان تاریخ طولانی زیست انسانها، متناسب به شرایط زنده‌گی و موقعیت آنها در پروسه تولید، مرتب تغییر یافته است. به این مفهوم که با تغییر سیستم های اجتماعی و سازگاری انسانها با روابط اقتصادی نوین، بسیاری از عادات و سلوک انسانها هم دگرگون شده اند. حتی مثلاً معیار خوشمزگی غذا، ناشی از "سرشت" انسانها نبوده و کاملاً کسی است. قدرت طلبی، فرا دستی و فرودستی، کاربرد خشونت برای حفظ موقعیت و ملکیت، استثمار، ستم و تبارگرایی پدیده هایی هستند که با طبقاتی شدن جوامع، بخشی از الگوهای رفتاری انسانها شده اند.

افکار و بینش های حاکم در یک جامعه همواره زمینه مادی داشته و در خدمت منافع طبقه یی است که سیاست های رسمی و آرایش های متناسب با آن را تعیین می‌نماید. خصوصیات انسانی که فوقاً بر شمرده شدند، توسط بینش های حاکم در جوامع طبقاتی برای بقای خود شان و توجیه وضعیت موجود، ناشی از سرشت انسانها تبلیغ می-گردد. درست مانند غنی بودن و فقیر بودن انسانها، که مشیت الهی را عامل آن می‌دانند. با این ترندها می‌خواهند بیهوده گی تلاش انسان‌هایی را که در انقیاد نگهداشته شده اند، مستدل سازند. چون می‌دانند که بیداری آن نیروی عظیم، جهان نا برابر آنها را زیر و رو می‌کند.

افغانستان در حال حاضر از آنرو به بدترین کشور برای زنان تبدیل شده است که

انسانهای ساکن در آن سرزمین بیش از چهار دهه است که جزء جنگ، انفجار، خشونت و سیاه‌روزی چیز دیگری را تجربه نکرده اند. پدیده مذهب هم در طول این مدت پوتنسیل تخریبی و شدیداً ضد انسانی اش را در همدستی با سرمایه به نمایش گذاشته است. "مدنیت" غرب به سر کردگی امریکا، با محور قرار دادن اسلام در قانون اساسی افغانستان، به فرو دست بودن زن و موقعیت او به عنوان انسان درجه دو، رسمیت بخشید. همزمان با به خدمت گیری عده ای از زنان در بدنه نظام، برای پیاده کردن پروژه های خود شان، از آن به عنوان دست آورد لشکرکشی شان در بهبود وضع زنان در افغانستان، تبلیغ می‌نمایند. گروه های مدافع حقوق زن هم در چهار چوب دموکراسی بورژوایی خواهان احقاق حقوق زنان اند. معترض-ترین آنها مبارزه شان را بر علیه به قول خود شان تجاران دین، نه خود دین و نظامی که حاکمیت دین را در پروژه های دولت کرزی و غنی رسمیت بخشیده، متمرکز ساخته اند. آنها در بهترین حالت خواستار اصلاح نظام، یعنی بهتر شدن شرایط بهره-کشی از انسانها در نظام حاکم هستند. آنها با تبلیغ دموکراسی، یعنی برابری صوری زن و مرد در برابر قانون، دلایل اصلی فرودست بودن زن را کتمان می‌کنند. دموکراسی، برده گی حتی در پیشرفته ترین کشورها و در حالی که تحقیر و نا برابری عظیم زنان با مردان را مشاهده می‌کنیم، پنهان می‌نماید.

دموکراسی در بهترین حالت متضمن برابری در برابر قانون است. برابری در برابر قانون عبارت است از "برابری" سیر و گرسنه. برابری دارا و نادار. اصولاً این نابرابری اقتصادی است که نا

برابری اجتماعی را سبب می‌شود. سرمایه‌داری تساوی تشریفاتی را با نابرابری اقتصادی و متعاقباً اجتماعی در هم می‌آمیزد.

اعتراض ما به جایگاه زن در نظام حاکم در افغانستان، بخشی از اعتراض به کل سیستم است. سیستمی که با در دست داشتن اقتصاد، سیاست و کنترل همه وسایل ارتباط جمعی در جامعه، از رادیو گرفته تا روزنامه ها، تلویزیون، سینما، بلندگو های مساجد و مبلغین مفتخوار دینی، همواره افکار شان را بر آحاد جامعه تحمیل می-نمایند. مذهب در رکاب سرمایه‌داری چنان انسان‌ها را از خود بیگانه می‌سازد که علی‌الرغم اعتراض های بسیار شدید زنان و زیر پا نهادن قوانین اسلامی در جریان تظاهرات علیه زجرگشی فرخنده به حکم دین و قتل شکرپه توسط جنایتکاران طالب، و حمل تابوت و به خاک سپاری آنها (به حکم دین، زنان معجز نیستند تابوت را حمل نموده و جنازه را به خاک بسپارند)، باز هم قواعد بازی از جانب دولت و سلطه ایدئولوژی حاکم را رعایت کرده و نعره الله اکبر سر دادند.

با آنکه از میان بردن طبقات و لغو کارمزدی هدف اصلی مبارزه و تلاش مان را تشکیل می-دهد، شکستن قدسیت اندیشه و تفکرات مردسالارانه‌یی که زن را صرفاً به دلیل جنسیت اش انسان درجه دو در جامعه به حساب می آورد، برای جنبش ما اهمیت و فوریت دارد. سکولاریسم و جدایی دین از دولت امریست الزامی و فوری. قوانین کهنه ای که زنان را در موقعیت نابرابر در مقایسه با مردان نگاه می‌دارند، باید منسوخ گردند. ادامه در صفحه ۳

زنده باد سوسیالیسم!

به بهانه ی هشت مارچ

بهنام قدیمی

در مبارزه ی ضد ستم بر زن و نه گفتن به بی حقوق زنان جنبش های زیاد در دنیا بیش از دوصد سال است که فعالیت دارند و از مبارزات صنفی زنان یعنی همین آغاز هشت مارچ در ۱۸۵۷ توسط زنان کارگر صنعت نساجی نیویورک برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و بهبود شرایط بسیار نامناسب کار، شروع الی رسیدن به تمام حقوق انسانی انسان مبارزه می کنند که در این زمره مهمترین آن، جنبش های فمینیستی که دلیل اصلی نابرابری را جنس نرینه یا مرد ها می داند و جنبش کمونیست مارکسی است که دلیل اصلی را سیستم نابرابر سرمایه داری می شمرد و زن ستیزی را امروز رکنی از ارکان انباشت سرمایه می داند. فمینیسم حتی با این پیش فرض که هورمون های خشونت آفرین در جنس مخالف زن وجود دارد که چنین مطالبی را بر حق زنان روا میدارد فعالیت خود را در سراسر دنیا با پیشوند و پسوندهای مختلف به پیش می برد که اینجا من بطور خاص با آن کاری ندارم. اما جنبش کمونیستی آنهم در افغانستان طرز دیدی عجیب و غریبی نسبت به آزادی زن در جامعه دارد که سخت قابل ترحم است؛ و باید این را هم مشخص کنم که در افغانستان به استثنا سازمان سوسیالیست های کارگری دیگر تشکیلات های

زن در هیچ گوشه ی دنیا از حقوق جهان شمول انسانی برخوردار نیست؛ البته این هرگز بدین معنی نیست که دنیای مردان یک سره گل و گلزار است. در دنیایی وارونه ی مبتنی بر بردگی مزدی نه دهم جمعیت انسان ها اعم از زنان و مردان از بی حقوقی و از خود بیگانگی رنج می کشند. اما زنان در طول تاریخ بدون بشری، تاریخی ندارند؛ اگر هم دارند مملو از مظلومیت، ستم کشی مضاعف، بی حقوقی، پایین بودن شأن انسانی شان نسبت به جنس مخالف، مرد، است. صفات چون موجود شریر، ناقص عقل، سمبل شیطان و حتی در بعضی جوامعی و ادیان مثل قبایل بومی استرالیا زن اساساً انسان شمرده نه می شده را در فرایند تاریخ مرد، کارنامه زن با خود دارد. ولی این ابدأ اینطور ترجمه نه شود که کنه ستم کشی زن و زن ستیزی مرد امروزی هم از همین پیشینه تاریخی در یونان، روم، اجتماعات چین، استرالیا و هند آب می خورد و مساله تنها در فرهنگ و اخلاق دوره عتیق گره خورده است. بلکه امروز دیگر تمام نابرابری ها و تبعیض ها ناشی از سیستم کاری مزدی و دنیایی بورژوازی امروزی است. مساله ستم بر زن، اخلاق و فرهنگ صرف نه، بلکه اقتصادی و اجتماعی است. از رهگذر همین تبعیض، تحجر و نابرابری نیازهای سرمایه داری سیرآب می شود و برای همین هم است که تبعیض و شکاف بین انسان ها هر روز تولید و باز تولید می شود.

زنان می باید از برده گی خانگی آزاد گردند.

باید کذب و ریای دموکراسی بورژوازی و ماهیت نفرت بر انگیز و ریاکارانه قوانین در مورد خانواده، ازدواج و فرزندان افشا شده و منسوخ گردند. زنان خود باید برای از میان بردن برابری تشریفاتی پیشگام شده و اراده کنند که تساوی اقتصادی شانرا در جامعه تحقق بخشند. زنان کوبانی با نقد سلاح به جهانیان تثبیت کردند که در هیچ عرصه یی از مرد ها عقب نیستند. بدون شک این مبارزه است طولانی و دشوار، ولی در نتیجه و پیروزی نهایی آن هیچ تردیدی وجود ندارد.

برای سازمان ما مبارزه برای آزادی و رهایی زن صرفاً یک گزینه مطلوب نیست. این مبارزه یک نیاز استراتژیک است که آزادی تمام جامعه به آن مربوط می شود. طبقه کارگر نمی تواند به آزادی کامل دست یابد مگر آنکه آزادی کامل زنان متحقق گردد. نمی شود جامعه را طبقاتی نگهداریم و با مبارزه فکری ستم بر زن را بر اندازیم. نمی توان بدون جلب ستم دیده ترین افراد جامعه به دخالت گری سیاسی و مبارزه و سازمانیابی آنها، صرفاً با تبلیغ مارکسیسم دانشگاهی مبارزه طبقاتی را به پیروزی رسانید.

**فرخنده و پیروز باد ۸ مارچ
روز مبارزه بر علیه نابرابری،
تبعیض و ستم جنسیتی!**

تل دوی د کارگری طبقی پوستان!

که لا اقل به خود کمونیست و چپ می گویند، همه شان در شکل و گونه های متفاوتی روستا زده، خلقی و محفل گرا هستند، که بر خورد شان نسبت به آزادی زنان هم از همان سنت- های فکری و جنبشی شان (شرق زده گی و ضد غربی) نشأت می کند. چپ در افغانستان بعد از اینکه "کمونیسم" اش با عملکرد حزب دموکراتیک خلق، خلق و پرچم، بی حیثیت شد، فعالینش دیگر هرگز قادر نشدند که دغدغه های کمونیستی شان را به متن مبارزه حی و حاضر بیرون و حتی مباحث فکری و نظری جامعه برسانند؛ این چپ متأسفانه با شرایط اختناق و خفقان که یک مدت طولانی بالای فعالین اش مستولی بود، دیگر سخت با فعالیت های "خانگی" مانوس شده است.

با آمدن ناتو و امریکا در کشور آزادی های نیم بند سیاسی و مدنی در قانون اساسی و قوانین مدنی مطرح شد و در ساحة عمل هم مدیا، اجتماعات، احزاب و سازمان های زیادی عرض اندام کردند؛ اما این "چپ" با تصور اینکه "غرب آمده و با مطرح کردن این آزادی های بورژوایی می خواهد فعالین ما را که تا هنوز علنی نیستند به بیرون بکشند و شناسایی کنند، بعد ممکن است قلع و قمع نمایند" از حضور در جدال های اجتماعی و سهمی در آنها طفره رفتند. "چپ" افغانستانی می خواهد با اشاعه این تصورات همان نداشته شدن قدرت و توانایی خودش در ساحة عمل و نظر در جامعه را بپوشاند؛ اگر به این عزیزان خیلی کم لطفی نه شود باید بگویم که جامعه از آن-

ها خیلی پیش زده و این "رفقا" با تأسف در جا زده اند و یا این که امر شان چیزی جز دخالت گری است.

در برگذاری و تجلیل از روزهای هشت مارچ و اول می در افغانستان اصلاً ممانعتی وجود ندارد. این روزها از سوی نهادها و سازمان های مدنی و سیاسی زیادی در غیاب چپ این کشور خیلی مجلل برگزار می شود؛ فعال چپ و کمونیست این کشور لا اقل به خودش جرئت نه می دهد تا تاریخچه هشت مارچ را در محافلی از این دست به خوانش گیرد که واقعاً جزئی از تاریخ پر افتخار و دست آورد جنبش خودش است؛ اما جنبش های دیگر با استفاده از هژمونی که دارند از تمام این روزها یعنی هشت مارچ و اول می به نفع خود سود برده و نیرو جمع می کنند و از جامعه سرباز گیری می نمایند. اما "چپ" در لاک تخیلات خود خزیده و چنین می نماید که تو گویی لغو کارمزدی و آزادی زن مسأله آن نیست.

تنها در برگذاری این روزها نیست که "چپ" غایب است و دیده نه می شود، بلکه در تمام عرصه های مبارزه از این "چپ" خبری نیست. در روز روشن پیش چشم همه ی نخبه های این چپ سنتی در کابل پایتخت کشور زنی به شکل فجیع با لگد و سنگ به قتل می رسد با ماشین له اش می کنند و سپس جسد بی جان این زن طعمه آتش می شود و از اثر این جنایت هولناک جامعه به دو قطب تقسیم می شود. از سنگ و چوب صدا بلند می شود اما برای این چپ آب از آب تکان نه می خورد. روزانه در هر گوشه و کنار کشور زنان و کودکان به تازیانه ی مذهب بسته می شوند، جنایت کاران

مذهبی سنگسار می کنند، گردن می برند، میلیون ها خشونت علیه زن به ثبت می رسد، "جنبش علیه بیکاری" و نه به وضعیت موجود شکل می- گیرد اما با تأسف دغدغه این "چپ" خواندن دموکراسی نوین، تحلیل طبقات چین و خوب ترین کاری که انجام می دهند مطالعه مانیفست کمونیست است آنهم در اتاق های تاریک بین دو تا سه نفر و پیشبرد بحث های کلیشه یی درونی که اصلاً ربطی به کارگر و کمونیسم کارگری ندارند.

رفقای هم سنت و هم فکر این "چپ" که در بیرون مصروف گذران روز و روزگار شان استند و از لحاظ هیکل و ایکوی مغز نسبت به همه خود را چند قد و قیافه کلان می بینند، سال یک بار غریزه مبارزه شان به جوش میاید و با استفاده از تیوری پردازی ها تحلیل وضعیت و شرایط می کند آنهم با فورمول های چند منزله که متأسفانه اولین کسی که از فهم اش عاجز است رفیق بغل دستی خودش است.

چپ سنتی کور نیست؛ همه ی این جنبش ها و نه گفتن ها به وضعیت موجود را می بیند اما به همه ی اینها خط بطلان می کشد. این ها فکر می- کنند این حرکت ها و اعتراضات به وضعیت موجود، تحمیل خواست های سیاسی و مدنی زنان به قدرت حاکمه عرصه های مبارزه طبقاتی نیستند. اینها خواست های بورژوایی اند که خود سرمایه داری پیش تر و بیشتر از کمونیست ها آن- ها را عملی می کند. اما این دیدگاه لا اقل از دید من به کمونیسم مارکس و کارگر بی ربط است.

ادامه در صفحه ۵

در تمامی جوامع طبقاتی، مذهب و باور های مذهبی نقش کلیدی یی در تداوم ستم بر زنان داشته است. یهودیت، مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و... که بنیاد شان بر ایدئولوژی مردسالار ماقبل سرمایه داری استوار است، صدها سال بی حقوقی زنان را موعظه کرده اند و عملاً باعث نیگون بختی و سیاه روزی آنان در طول تاریخ شده اند. بناءً با نابودی نظام سرمایه داری و بدور انداختن ایدئولوژی، تلقیات و باورهای ضدانسانی آن است که می- توان رابطه انسانی و برابر بین زن و مرد ایجاد کرد، که دیگر کسی را بر کسی برتری نخواهد بود.

دلایل تاریخی و مادی ستم بر زنان و تداوم آن

تخلیص شده از مقاله "مردسالاری از گذشته های دور تا امروز"

فهییم آزاد

گی مشترک به آنها تحمیل گردید. ستم سیستماتیک اجتماعی بر زنان بر مبنای جنس، نتیجه مبارزه بین مالکیت جمعی و مالکیت خصوصی و پیروزی آخری بر اولی بوده است. در نتیجه این ستم اجتماعی، تنها زنان از ادعای داشتن حق برابر در تولید جمعی اجتماعی محروم گشتند بلکه نقش آنها در کنترل تولید که خود در آن سهم بودند نیز انکار شد. این ستم اجتماعی، فقط در جایی میتواند گسترش یابد که در آنجا طی پروسه طولانی بی مزاد تولید انباشت شده باشد، و مبارزه برای تصاحب آن، کنترل بر فعالیت تولیدی و تولید مثل زن را ضروری میساخت. مردان بدلیل نقش قبلی شان در تولید، توانستند ارزش اضافی تولید شده را در کنترل شان در آورند و از آن طریق به طبقات حاکم تکامل یابند. نخستین تقسیم کار نقش مرکزی در ایجاد و شکل بخشیدن به طبقه حاکمه داشت. کار اجتماعی پیشین زنان، جمع آوری خوراک، کشاورزی و مواظبت و مراقبت از امور خانه به کار خصوصی در خدمت خانواده تغییر شکل داد.

در نتیجه تضاد میان مالکیت جمعی و مالکیت خصوصی یک نهاد اجتماعی کوچک، که امروز ما آن را خانواده مینامیم، با دگرگونی «خانواده یارگیر» و تکامل آن به یک بنیاد پابر جاتر، شکل گرفت. خانواده یارگیر دایمی شد و باعث محدودیت جنسی برای زنان گردید. با مسلط شدن این شکل از سازمان اجتماعی، قوانین و قواعدی به اجرا در آمدند که همه باعث تضعیف هرچه بیشتر موقعیت اجتماعی زن گردیده و سرانجام زنان از داشتن حق برابر با

ادامه در صفحه ۶

در طول تاریخ تکامل جوامع انسانی تولید مثل نقش اساسی بی در شکل گیری تقسیم کار داشته است که در آغاز به هیچوجه ستمگرانه نبوده است، زیرا که زنان و مردان سهم برابری در امور جوامع شان داشته اند. در یک پروسه طولانی و با گسترش نیروهای مولده از یک جانب و نقش افراد در تولید اجتماعی از جانب دیگر و همچنین تولید اضافه ارزش، نه بخودی خود نقش زنان در تولید مثل، عنصر مرکزی در دگرگون شدن تقسیم کار به یک رابطه ستمگرانه است. ستم اجتماعی سیستماتیک علیه زنان پیوند ناگسستنی بی با موجودیت جوامع طبقاتی دارد و محصول مستقیم تکامل مالکیت خصوصی و تجزیه طبقاتی جامعه است، چیزیکه باعث انکار حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برابر زنان با مردان می شود. با تکامل وسایل تولید و همپا با آن با رشد و افزایش محصول اضافی تعدادی از افراد اجتماع در تقابل با نرم های مسلط قبلی، ادعای کنترل مستقیم بر مالکیت جمعی و تصاحب محصول اضافی را نمودند. این افراد که نوعی از مالکیت خصوصی را در کنترل داشتند در تخاصم با اکثریت اعضای جمعیت های خویشاوند قرار گرفتند. این مبارزه و تقابل هنوز بمعنی واقعی کلمه مبارزه طبقاتی نبود، بلکه درست آغاز زایش یا پدید آمدن جامعه طبقاتی بود. این تحول در رابطه تولید، باعث تجزیه جمعیت های خویشاوند به گروه های کوچکتر شد و در نتیجه جمعیت های خویشاوند جایشان را به خانواده های پدرسالار واگذار کردند. سرانجام در طی این پروسه زنان بطور سیستماتیک مورد ستم قرار گرفتند و یکتا همسری بعنوان یگانه شیوه زنده-

کمونیسم و سوسیالیسم کارگری باید در تمام عرصه های مبارزه طبقاتی حضور داشته باشد، نسبت به وضعیت اجتماعی نا به سامان دیدگاه های بروز شده داشته و عملاً در راه پیمایی ها، اکسیون ها، و جنبش های اعتراضی سهمیم باشد؛ کمونیستی که نسب به پیرامون، اجتماع و جامعه سیاسی اش بی تفاوت و بی ربط باشد هر چیز می تواند باشد، اما کمونیست نیست.

هشت مارچ و اول می روز های اند که در آن ها باید پرچم رهایی زن و طبقه کارگر با نقد عمیق سرمایه داری توسط کمونیست ها و فعالین کارگری در جامعه به اهتزاز در آید؛ روز زن یک از روز های است که باید علیه همه نا برابری ها و ستم و تبعیض پیا خاست؛ تجلیل از هشت مارچ و فعالیت هایی در زمینه ی تحمیل خواست های مدنی و سیاسی زنان به دولت های پو شالی و مذهب زده و مبارزه برای آزادی زن از عرصه های اساسی مبارزه طبقاتی است؛ مارکس خیلی دقیق و بجا گفت: "... موقعیت عمومی زنان در جامعه مدرن سرمایه داری غیر انسانی است". رفیق مارکس دیگر با تأسف زنده نبود که وضعیت زن را در جامعه پسا مدرن ببیند که چقدر وحشتناک و درمانده است؛ انسانی سازی این موقعیت و وضعیت بر دوش کمونیست ها و طبقه کارگر است، تا با مبارزه ی خسته گی ناپذیر و سهم فعال در معادلات اجتماعی- سیاسی و سرنگونی سیستم واژگونه سرمایه داری به این وضعیت پایان بخشد.

**پیش به سوی رهایی
زنان از گیر هر قید و
بندی!**

مردان محروم گردیدند.

یکناهمسری همچنین تقسیم کار بر اساس جنس را بنیاد گذاشت، این تقسیم کار جدید، خصوصی سازی کارخانگی در واحد انفرادی خانواده را در پی داشت. با شکل گیری نظام برده داری این ستمگری عمق و پهنای دیگری یافت، زنان برده بشکل واقعاً غیرانسانی مورد ستم و بهره‌کشی اقتصادی - جنسی قرار می‌گرفتند و از حق تشکیل خانواده محروم بودند و فرزندان آنها الزاماً جزء مالکیت اربابانشان محسوب می‌شدند. بعد از فروپاشی عهد باستان، فئودالیسم با نابودی برده داری و شیوه تولید آن و از طریق دگرگونی خانواده رعیتی به یک نهاد تولیدی، نقش مهمی در سوق جامعه به جلو ادا نمود که در نتیجه شکل ستم بر زنان نیز تغییر نموده، برای زنان طبقات حاکم وظیفه پیشبرد امور خانه به مواظبت و مراقبت از خدام و حشم تغییر شکل داد، که از لحاظ اقتصادی اهمیت چندانی در اقتصاد خانواده نداشتند. برای زنان رعیت اما، خانواده بنیادی‌ترین نهاد تولیدی بشمار میرفت، همه اعضای آن مشترکاً روی زمین کار می‌کردند تا حداقل معیشت برای خود و سود برای ارباب را تولید کنند. اما با وجود این، محرومیت زنان از داشتن حق کنترل یکسان بالای مازاد تولید و حداقل معیشت در گذشته، نتوانست بوسیله رعیا ملغا شود. تفکر و ایدیولوژی ارباب فئودال که بوسیله کلیسا ساخته و پرداخته میشد، زنان را بعنوان مخلوق درجه دوم و تابع مرد قرار داد.

در عرصه اقتصادی زنان رعیت بعنوان مایملک فئودال به شمار می‌رفتند، به این ترتیب برده داری بشکل خصوصی در چارچوب خانواده ابقا شد که خود فاکتور مادی تعیین کننده‌ی در تداوم ستم بر توده زنان رعیت بود. چنانچه مارکس می‌گوید: «خانواده نوین

تنها نطفه بردگی (Servitus) بلکه نطفه سرواژ را نیز در خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است. و در خود بصورت میناتور، شامل تمام تناقص‌هایی است که بعداً در یک سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می‌یابد.» (۱)

با گسترش نظام سرمایه داری و شیوه تولید آن، رعایا به اجبار از مزارع و زمین‌های اربابان شان رانده شدند که این مساله باعث ایجاد و پیدایش طبقه کارگر گردید. هرچند که گذار از فئودالیسم به سرمایه داری در همه جا یکسان نبوده و بشکل بریتانیا عمل نکرده است اما در اشکال عمومی‌تر تأثیر آنها بر کاراکتر خانواده به طور عموم یکسان بوده است. سرمایه داری بدلیل نیازهای خودش بند و زنجیرهای تنیده شده را از هم گسیخت و باعث رواج اشکال باز زنده‌گی مشترک گردید، چیزیکه منجر به افزایش بیرویه جمعیت شد. این بعدها بود که حکومت سرمایه داری به بخش بزرگی از جمعیت، حق قانونی رابطه جنسی آنها فقط در شکل تحمیل ازدواج بورژوائی (یکنا همسری) را داد. سرمایه داری صنعتی شیوه تولید انسانی را دگرگون ساخت و بدین ترتیب ستم بر زنان نیز شکل و فرم تازه‌یی بخودش گرفت. خانواده دیگر واحد اصلی تولید را نمی‌ساخت. خانواده‌های کارگری حداقل معیشت شانرا دیگر خود تولید نمی‌کردند و ابزار تولید هم دیگر در تصاحب آنها قرار نداشت. سرمایه داری بدین طریق پرولتاریا را ایجاد کرد، طبقه که جز نیروی کارش چیزی دیگری در اختیار نداشت و تنها با فروش آن بود که می‌توانست به حیاتش ادامه دهد. هرچند که خانواده بعنوان نهاد واحد تولید اجتماعی بوسیله سرمایه داری نابود شد ولی ساختمان خانواده خودش از آن صدمه‌یی ندید، بلکه وسیله‌یی شد که در آن و از طریق آن طبقه جدید پرولتاریا خود و نیروی کارش را

باز تولید کند. به اجرا درآمدن قانون زمان کار، منجر به عدم مشارکت زنان در تولید اجتماعی گردید و در نتیجه خانه و رسیدگی به امور آن جزء اصلی مسؤلیت‌های آنها گردید و نقش آنها محدود به تضمین تولید مثل نیروی کار شد. اما این بمعنی کنار گذاشتن کامل زنان از امور اجتماعی و تولیدی در نظام سرمایه داری نیست، بلکه زنان در این سیستم نقش ارتش ذخیره را اختیار کردند.

خانواده برای زنان حیثیت زندان را داشت و بعنوان وسیله جهت بازتولید نیروی کار رسمیت یافته بود. به این معنی که تقسیم تاکنونی بین کارخانگی و کار اجتماعی تقویت گردید و از این طریق ستمگری علیه زنان بیشتر تشدید شد. اما خانواده برای طبقه کارگر کارکرد متفاوت و متضادی داشته است. اگر از یک جانب یگانه مکانی بوده که کارگران (زن و مرد) می‌توانستند برای بازیابی توان جسمی شان و همچنان از لحاظ عاطفی در آن آرامش یابند، از جانب دیگر اما ساختمان و محتوای ستمگرانه آن طوری سازمان یافته بود که خود مانع برآورده شدن این آرزو می‌شد. اشرافیت کارگری نیز زمینه انتقال باورها و ایدالهای بورژوائی به طبقه کارگر را فراهم می‌سازد و دفاع از این باورها و ایدالهای نیز جزء پلاتفرم رفرمیسم سیاسی اشرافیت کارگری است. به این ترتیب دفاع رهبران رفرمیست اشرافیت کارگری از خانواده و ساختار آن بعنوان وسیله تداوم حیات، نیز منجر به دفاع از ایدالهای ارتجاعی بورژوائی در مورد خانواده گردید.

این مساله بخشاً توضیح دهنده اینست که چرا، برخلاف آرزوهای مارکس و انگلس، خانواده کارگری منحل نشد، دلیل دیگر را میتوان در ناتوانی سیستم سرمایه داری در ارایه ساختمان اجتماعی دیگری که می‌توانست جایگزین شکل کنونی خانواده گردیده و نیازهای آن را جهت دریافت نیروی کار و ارتش ذخیره کار برآورده سازد، جستجو کرد. پیروزی طبقه کارگر در مبارزه اش



**سازمان سوسیالیست-
های کارگری برای
آزادی، برابری و
سوسیالیسم مبارزه
می کند، برای تقویت
صف آزادی خواهی و
برابری طلبی و برای
تحقق آرمان
سوسیالیسم به آن
پیوندید!**

**از سایت های سازمان
سوسیالیست های
کارگری افغانستان بازدید
نموده و آنها را به رفقا و**

دوستان تان معرفی

نمائید!

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/worker-socialism>

www.asrejadid.org

باورهای اقتدارگرایانه و فروتنی در مقابل برتری اجتماعی، مطابق اقتدار پدرسالارانه و ستمگری بر زن در آن شکل می گیرد. دیگر اینکه خانواده با ساختار اهرمی اش باعث تضعیف هر نوع مقاومت گردیده و از طریق خانواده پدر سالار است که اولین شناسایی جنسی و نقش متفاوت آنها اتفاق افتاده است. ضرب و شتم زنان و کودکان در سازمان خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوازی وسیله یی برای به مورد اجرا گذاشتن اخلاقیات ارتجاعی، سرکوب جنسی و شناسایی نقش جنسی در خانواده است، «... بورژوازی محافظه کار در رهایی زن خطری می بیند که اخلاق و منافعش را تهدید می کند.» (۲)

در تمامی جوامع طبقاتی، مذهب و باور های مذهبی نقش کلیدی یی در تداوم ستم بر زنان داشته است. یهودیت، مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و... که بنیاد شان بر ایدئولوژی مردسالار ماقبل سرمایه داری استوار است، صدها سال بی حقوقی زنان را موعظه کرده اند و عملاً باعث نگویند و سیاه روزی آنان در طول تاریخ شده اند.

بناءً با نابودی نظام سرمایه داری و بدور انداختن ایدئولوژی، تلقیات و باورهای ضدانسانی آن است که می توان رابطه انسانی و برابر بین زن و مرد ایجاد کرد، که دیگر کسی را بر کسی برتری نخواهد بود و آنزمان است که انسانیت منعی حقیقی اش را در خواهد یافت، بقول مارکس که میگوید: «رابطه بی واسطه، طبیعی و ضروری انسان با انسان، همان رابطه مرد با زن است...» (۳)

برای ایجاد جامعه انسانی متضمن آن است که جهت رشد اجتماعی سالم دیگر به ایدالهای طبقه حاکمه رجوع نکند، ایدالهایی که زن در آنها برده های جنسی مرد محسوب می شوند. در نظام سرمایه داری خانواده بورژوازی با نقش متفاوتی در مقایسه با خانواده کارگری ظهور کرد، کاربرد اولیه آن عبارت بود از بازتولید نسل بعدی طبقه حاکمه و انتقال سرمایه ها در یک شکل پدرسالار. این طرز کار خانواده محتاج ادامه کنترل بر تمایلات جنسی زنان بود و یکتاهم سری از اهمیت خاصی برای تضمین اقتدار پدرسالارانه برخوردار گردید.

ریشه مادی ستمگری بر زن ادامه همان اساس برده گی خانواده گی در گذشته است که متأسفانه تا هنوز ادامه دارد، واگذاری وظیفه مراقبت و نگهداری از کودکان و همچنین به انجام رساندن بخش اعظم کارهای خانه نتیجتاً منجر به عدم توانایی و گرفتن سهم برابر و کامل زنان در تولید اجتماعی می شود. زنان یا بطور قطع از شرکت در امور جامعه محروم شده اند و یا آنجائی هم که در تولید اجتماعی کشیده شده اند وظایف شان بیشتر مربوط و محدود به ساحة فعالیت های اقتصادی خانگی و مهارت هایی در این زمینه بوده است.

سرمایه داری از اجتماعی کردن کار خانگی سرباز می زند چون بطور قطع نمی خواهد باعث نابودی ساختار خانواده گردد. خانواده ساختمان اجتماعی است که از آن طریق ستم بر زنان و جوانان ابدی می شود و اصل اساسی برای ادامه حیات سرمایه داری بشمار می رود. خانواده نقش مهم دیگری را نیز برای سرمایه داری بازی می کند، خانواده مؤسسه است که از آن طریق ایدئولوژی و تلقیات مردسالار و سلسله مراتب اهرمی بورژوازی به طبقه کارگر انتقال می یابد. خانواده آن ساختمان اجتماعی است که دسیپلین، فرمانبرداری، طرز تلقیات غیرانتقادی،

۱- منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت (ف. انگلس، ص ۸۶).

۲- جنس دوم جلد ۱ (سیمون دوبووار- ترجمه فارسی، ص ۴۵).

۳- آثار فلسفی، جلد ششم (مارکس).

بورژوازی و وضعیت زنان در افغانستان

ح. بریالی

طالبان بخاطر جعل تصویر واقعی وضعیت زنان، اقدامات سمبولیک بنام "دفاع" از حق زن رویدست گرفته شد. سیاست و اقدامات تبلیغاتی‌یی که با هیأهوی فراوان از طریق ابزارهای در دست داشته‌شان در صدد القای این فریب بزرگ سیاسی و تحت عنوان "دفاع از حقوق زن" در اذهان عمومی جامعه است. سهم و مشارکت عده مرتجع و واپسگرا بنام زن در کابینه های ارتجاعی حاکمیت های ۱۴ سال اخیر، نفوذ عده از آنها در مجالس ولسی جرگه و سنا، ایجاد وزارت زنان، گردهم آیی های کذایی بنام دفاع از حقوق زن همه وهمه در راستای خاک پاشی به چشم مردم و دموکرات جلوه دادن نظام کنونی، بکار گرفته شد و این نمایش مضحک پیوسته ادامه دارد. در حالیکه واقعیت های موجود در جامعه از کوچکترین تغییر محسوس بنام آزادی و رهایی زن و نهادن گام برای تثبیت موقعیت سیاسی و اجتماعی آنها در تصمیم های حتی همین حاکمیت ارتجاعی نیز خبری نیست.

مکان تاریخی دسته زنان شامل در حکومت افغانستان، جدا از هر تعریفی دیگری ماهیت طبقاتی جانبدارانه آنها را در دفاع از رژیم امریکایی، دفاع از مناسبات استثمارگرانه جاری در افغانستان زیر نظم بورژوایی کنونی، دفاع از خرافه مذهب و حتی تلویحاً جانبداری مفتضحانه از مناسبات مردسالارانه و در یک مجموعه سیاسی تماماً ضد آزادی و بکارگیری حقوق برابر زن و مرد، نشان میدهد. بناء نقش این گروه از زنان مرتجع ولو زیر عباً و نام های تجلیل از هشت مارچ و دفاع از حقوق زنان با نقش مردان طبقه حاکم کنونی افغانستان هیچ مغایرت و تمایزی نداشته

زدن چپ و کمونیسیم و حرکت رو به گسترش جنبش زنان هشت مارچ بوده و است. بورژوازی از چندین دهه به این طرف با تجلیل مراسم هشت مارچ توسط احزاب و دولت ها و انجوهایش در سرتاسر جهان در گسست تاریخی این سنت سوسیالیستی در تلاش است تا با عمومی ساختن آن بنام (زنان) خواسته ها و اهداف خود را در متن و زمینه آن مطرح نماید و عملاً با ایجاد نهادها و جنبش های فمینیستی رنگارنگ از آن میان فمینیسم اسلامی، توجه زنان را از مبارزات کارگری و طبقاتی سوسیالیستی که اساساً سنت هشت مارچ بر آن بنا یافته است، منحرف نماید. برای سایه افگندن بر این ماهیت مبارزاتی زنان جهان و انحراف دادن جنبش پیشروانه و ترقیخواهانه زنان از مسیر انقلابی آن، تلاش های تاریخی بورژوازی بنام دفاع از حقوق زن منجر بدان گردید تا جنبش زنان بورژوا براه افتد، جنبشی که در اهداف و استراتژی منافع یکسان طبقاتی با مردان بورژوا را دنبال می کند. حرکت و جنبشی که در راستای دفاع از منافع سرمایه داری و تداوم ستم طبقاتی بوسیله و به رهبری زنان بورژوا علیه اکثریت میلیونی زنان و مردان کارگر در سراسر جهان رهبری می گردد. تاریخ نه چندان دور سیاسی جریانات بورژوا شاهد اینکار ناپذیر حکم روانی زنان طبقات حاکم ستمگری است که سواى جنسیت شان سیمای راستین و هویت فریب کارانه چنین سیاست هایی را برجسته میسازد. هویت و مفهوم عروج زنان طبقات حاکم سرمایه داری در کشور های مختلف جهان به ارکان های رهبری دولت ها و کابینه های نظام های سرمایه داری به هیچ کسی در جهان پوشیده نیست.

همان طوریکه در بالا اشاره شد در افغانستان با روی کار آمدن حاکمیت امریکایی بعد از امارت اسلامی

در این هیچ جای شک و شبهه نیست که بورژوازی جهانی با تلاش همیشگی خود می خواهد در مقابل خطر دائمی موج سوسیالیستی و چپ جهانی ایستاد شود و یا نیروی بالقوه آن را کند نماید. جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی یا اکتبر دیگر، قیام های کارگری و یا هم خیزش سراسری زنان کارگر و زحمتکش یکی از اهداف اصلی و اساسی بورژوازی در سطح جهان را نشان می دهد. آخرین طرفند زدودن منشاء تاریخی هشت مارچ به عنوان یک سنت مبارزاتی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. بورژوازی در تمام جوامع و کشورها با نفوذ سیستماتیک خود و تبیین استراتژی ها و ابزارهای خاص تلاش کرده و می کند تا روز همبستگی جهانی زنان کارگر جهان را از محتوای مخالفت با سیستم سرمایه داری خالی نماید و آن را به آله دست محافل و کانون های بورژوایی تبدیل نماید که در این زمینه موفقیت هایی نیز داشته است. کشف و جا انداختن پروژه های سنگین فمینیستی و بکار گیری متناوب از آنها در میان اکثریت زنان زحمتکش جهان یکی از راهکار ها و مقدمه است برای رسیدن به این هدف.

بورژوازی بصورت خاص و هدفمند در جهت تحریف ماهیت جنبش هشت مارچ طی یکصد سال اخیر روی الترناتیف سازی های بدیل کار نموده است که همه شان در راستای تهی ساختن مبارزات جنبش زنان و هشت مارچ از مفاد و محتوای چپ و کمونیستی آن است. تقدیس دموکراسی، تلمبار کردن هویت های ملی، مذهبی و دموکرات به این جنبش و بدین وسیله مسخ محتوا و مضمون طبقاتی مبارزات زنان یکی از اصلی ترین سناریوهای سرمایه در

تساوی حقوق زن با مرد، با تساوی اقتصادی

زرقا فروغ آنها میسر است

"متمدن" برسانند، آنجاست با چکمه و باتوم و سیم های خار دار مواجه می گردند.

واقعیت این است که ارتجاع هار اسلامی با نقشی که در دهه ۸۰ بخصوص پس از تجاوز شوروی به افغانستان و در خدمت استراتژی بورژوازی جهانی، به ویژه امپریالیسم امریکا، کسب کرده بود، پس از فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی و پایان جنگ سرد آرایش جدیدی یافت و جهان شاهد همسویی منافع استراتژیک این دو قطب ارتجاعی در اشکال جدیدتری شد. از آن به بعد اسلام سیاسی به عنوان پیشقراول ارتجاع امپریالیستی یک پای دایمی جنگها در راستای سیاستها و تأمین منافع سرمایه داری جهانی در منطقه می باشد. امریکا در خاورمیانه با در نظر داشت عقاید رایج مردم منطقه و اطلاع از ماهیت دین، از همان پایان ختم جنگ سرد، اسلام را بحیث ابزار تحقق اهدافش در مرکز توجه خود داشته است. علاوه بر اتکا به هم پیمانانش در راس قدرت در کشورهای خاورمیانه، مستمرا به حمایت اپوزیسیون اسلامی در مقابل دولت های "سیکولار" موجود پرداخته است.

کشورهای غربی در رأس امریکا و ایدئولوگ آنها تلاش نموده اند تا با تقسیم اسلام به اسلام "میانرو" و اسلام بنیادگرا این را در اذهان عمومی در سطح جهان و بالاخص جوامع خودشان القاء نمایند که جنبش های اسلامی میانه-رو خوش خیم اند و محل نظم موجود و تأمین منافع کشورهای سرمایه داری نیستند. بناءً از نظر اینها آنچه که موجب نگرانی است اسلام بنیادگرا است.

هشت مارچ امسال را در حالی جشن می گیریم که بربریت سرمایه داری با همه نابرابریها، تبعیض ها، بحرانها، جنگها، کشتارها، آوارگی ها و فجایع زیست محیطی در جهان و نیز عروج توحش و ارتجاع اسلامی در خاورمیانه و کشورهای افریقایی وضعیت زنان را نسبت به هر زمان دیگری تاریکتر و زنده گی شان را در اکثر کشورهای جنگ زده با چالش های جدی بی مواجه کرده است.

آزادگاری که سیاست غارتگری سرمایه داری در این بخش از جهان با همکاری و همیاری ارتجاع مذهبی رقم خورده است، سهم زنان در این آشفته بازار جهنمیست که ارتجاع قومی- مذهبی بر پا داشته است. از یکطرف فقر و تنگدستی و نابرابری از آن ها قربانی می گیرد و از طرف دیگر جنگجویان اسلامی بر جسم و روان آنها تجاوز کرده و زنان بینوا و اسیر را مجبور به تن دادن به ازدواج اجباری کرده و بعضی دیگر را در بازار برده فروشان به حراج گذاشته و جواز استفاده جنسی از آنها را به عنوان کنیز و برده مجاهدان راه الله صادر و در نهایت اگر که جان به سلامت برده و زنده بمانند، باردار و بی پناه رها می شوند.

عده ای دیگر از زنان برای نجات جان و شرافت شان از این بربریت و وضعیت نابسامان با کودکان و خانواده های شان ناگذیر از کوچ اجباری شده و در تلاش فرار از جهنمی که بورژوازی جهانی و ایادی محلی شان راه انداخته اند طعمه اموج دریاها می گردند. یا کودکان و نوجوانان شان اسیر دلان بازار سکس جهانی شده و قربانی هوسبازی های سرمایه داران گنده و متعفن می گردند. از هزاران تن شاید عده ای هم بتوانند خودشان را به دژ اروپای

بلکه آنها شانه به شانه مردان طبقات حاکم رسالت شانرا در جلوگیری از بسط جنبش آزادیخواهانه زنان، ادا می نمایند و در همان راستای استراتژی زدودن اثرات طبقاتی و انقلابی جنبش رهایی طبقاتی زنان گام بر می دارند.

تاریخاً هشت مارس به مبارزات زنان کارگر و مقاومت شان در برابر نظام سرمایه داری شکل گرفته است. هشت مارچ یادمانی خشم و مقاومت زنان کارگر در برابر نظم سرمایه برای کاهش استثمار وحشیانه، کاهش ساعت کار، بهبود شرایط کار طاقت فرسا و غیرانسانی، ایجاد مهد کودک برای زنان کارگر و رهایی همزمان از کار بردگی در خانواده و غیره است، که در راه بر آورده ساختن این اهداف فعالان سوسیالیست جنبش طبقه کارگر تاریخاً به جاده هابر آمدند و با راه اندازی اعتصاب ها و تظاهرات طی حدوداً یکصد سال این زنان کارگر صف خود را روشن نگهداشته اند. جنبش طبقاتی زنان جنبش فمینیست های بورژوازی نیست که هم وغم شان را صرفاً برابری موقعیت زنان بورژوا با مردان هم طبقه ای خود شان تشکیل می دهد. این جنبش زنان و گروه های فمینیستی نیست که اساس نابرابری موقعیت زن را در جنسیت زن و بالتبع در یافتن برتری جنسیتی زنان بر مردان میداند. هشت مارچ اساساً روز فریاد کارگر زنان در اسارت بردگی مزدی و درکل استثمار و ستم طبقاتیست. هشت مارچ بحیث سنت مبارزاتی پیوند تاریخی با مبارزات سوسیالیست ها دارد. ابر زنان سوسیالیست و کمونیست چون روزا لوکزامبورگ که توسط بورژوازی المان به جوخه های اعدام سپرده شد، کلارا زتکین زن سوسیالیستی که با پیشنهاد وی در سال ۱۹۱۰ هشت مارچ بحیث روز تاریخی همبستگی زنان کاگر و همه زنان جهان، رسمیت جهانی یافت، کولتای اولین زن وزیر کمونیست در جهان و دیگران را میتوان از میراث داران واقعی جنبش خلاصی طبقاتی زنان نام برد که برتارک هشت مارچ می-درخشند

در حالی که هر دوی این فرآورده محصول پروژه های بورژوازی جهانی در رأس امریکا اند که نقش های متفاوتی را در سناریوهای منطقه یی بازی کرده و می کنند. از نمونه اسلام "میانرو" مورد نظر کشورهای غربی می توان حزب حاکم "عدالت و توسعه" در ترکیه را نام برد که می تواند منافع بورژوازی ترکیه و نظام سرمایه داری در تأمین حد اکثر سود را ضمانت نماید و به عنوان الترنا تویو حکومتی برای کشورهای منتصب به اسلام پیشکش شود. اسلام "میانرو" در عرصه سیاست های خارجی، آنچه که در کشورهای شبیه ترکیه شاهد هستیم هموار کننده اعمال هژمونی امریکا و ناتو در رقابت بر سر هژمونی منطقه یی است؛ و در عرصه داخلی با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی، بازارهای تازه یی را در اختیار سرمایه جهانی می گذارد. اسلام بنیادگرا، که اساساً نقش ابزار فشار را بازی می کند، نیرویی نیست که قادر به هدایت و کنترل جامعه باشد، بلکه با ظرفیت های ارتجاعی اش از یکسو، در خدمت پیش برد سیاست های امریکا و متحدینش قرار می گیرد و از سوی دیگر، مجری پیش برد جنگ هایی است که امریکا و ناتو دیگر خود نمی خواهند راسا در آنها دخیل باشند.

زنان در کشورهای که نظام های مذهبی "میانرو" در قدرت اند نیز وضعیت بهتری از زنان مناطق جنگ زده و بحرانی که اسلام سیاسی در آنها جولان می کنند، ندارند. یکی از این دولت ها که از جانب رسانه های بورژوازی و دولت های شان امروزه با بوق و کرنا بعنوان دولت "میانرو" نام برده می شود، دولت اسلامی سرمایه به ریاست جمهوری حسن روحانی در ایران است که ۳۸ سال است جنایت می کند و به مردم فقر می فروشد. رژیم داعشی یی که علی الرغم توصیف سردمداران

کشورهای امپریالیستی و میانه رو خواندن آن، افکار و سنت های وحشیانه عصر حجر را بر جامعه و زنان آن تحمیل نموده است. زنان را مورد تحقیر و توهین قرار داده و از تحمیل نوع پوشش گرفته تا خصوصی ترین موارد زنده گی شانرا در کنترل دارد. با تطبیق قوانین و مجازات اسلامی وحشیانه ترین و متحجرترین روش های سرکوب را علیه زنان به کار گرفته است، دستگاه های تبلیغاتی این رژیم همواره با شدت تمام فعال بوده اند تا ارزش زن در جامعه را بعنوان انسانهای درجه دو، حفظ کرده و نهادینه سازند.

در نمونه دیگر آن یعنی در ترکیه، که زنان در سال ۱۹۳۴ حتی پیشتر از زنان بسیاری کشورهای اروپایی از حق رأی برخوردار شده بودند و زنده گی اجتماعی تر و فعال تری داشتند. امروز با سیاست های اسلامی سازی حزب حاکم به رهبری اردوغان زنان مورد بی حرمتی قرار می گیرند و آزادی های شان سلب می شوند. دولت ناسیونالیست - اسلامی اردوغان دشمن قسم خورده آزادی زنان است. رجب طیب اردوغان از مخالفین سرسخت حق سقط جنین است و تا کنون بارها این نظر را ابراز کرده است، وی نام وزارت زنان را به وزارت خانواده تغییر داد، و این نشان می دهد که از نظر او نقش زن فقط در خانواده تعریف می شود. همچنین در اظهاراتش بارها به صراحت اعلام کرده که از نظر او زن و مرد با هم برابر نیستند و این مخالف قانون طبیعت است که آن ها را با یکدیگر برابر بدانیم.

همینطور زنان در پاکستان کشوری که امروزه از برکت سیاست های ارتجاعی بورژوازی جهانی به مکان تولید و پرورش اسلام سیاسی تبدیل گشته است، در معرض هزار و یک جنایت و ستم قرار دارند. زنان هر روزه مورد ضرب و شتم قرار می گیرند و بر اساس روایات و احکام اسلامی مثله و قصاص می شوند. تقریباً هر روز و هر هفته خبری از شلاق زدن زنان توسط طالبان

تا اجرای محاکم صحرائی زنان بگوش جهانیان می رسد. حتی موارد شیعی از تجاوز گروهی در محضر مردم بر زنان کسانی که حکم قصاص بر آنها جاری شده است نیز اتفاق افتاده است. هند هم از نظر خشونت و تجاوز بر زنان در صدر جدول کشورهای زن ستیز جهان قرار دارد.

چگونگی وضعیت زنان در افغانستان:

افغانستان با پیشینه بیشتر از ۴ دهه جنگ از طرف جامعه بین المللی بدترین مکان برای زیست زنان اعلام گردیده است. زنان در افغانستان از عدم آزادی فردی که پیشتر آزادی اجتماعی است رنج می بردند. در این بخش می خواهیم در مورد آزادی فردی زنان و ارتباط آن با عوامل روبنایی و زیربنایی و همچنین شرایط اجتماعی اندکی مکث نمایم.

مارکس و انگلس به مثابه تبیین کننده گان سوسیالیسم کارگری واقع بین ترین فیلسوفان و دانشمندان عصر خود و زمان حاضر، آشکار کرده اند که هر پدیده اجتماعی بر مبنای یک واقعیت مادی شکل می گیرد. با آنکه بخش اقتصادی جامعه، پایه و اساس، زیربنا، را تشکیل میدهد اما فراموش نشود که عوامل روبنایی از قبیل سیاست، مسایل حقوقی، قوانین، مذهب، فرهنگ و سنت ها نیز تاثیرات خود را دارند.

نا گفته پیداست که زنان اولین برده گان تاریخ اند، که این برده گی با بوجود آمدن مالکیت خصوصی پدید آمده و با از میان رفتن آن محو خواهد شد. یکی از تبارزات مالکیت خصوصی در جامعه طبقاتی اینست که مالک با زور و قدرت ملکیت اش را در تصاحب دارد، زن نیز در جوامع مردسالار و طبقاتی ملکیت مرد شمرده میشود و باید برای مالکش ارزش خلق کند. با این دید است که زن مایملک مردش محسوب می شود بناءً مرد با حصار کشی می خواهد که زنش را از دستبرد مرد بیگانه دور نگهدارد و در حصار خانه محصورش مینماید. مردان حق دارند با زنان متعددی در رابطه باشند اما جسم زنش متعلق به اوست و او (مرد)

بدستور معیارهای حاکم بر جامعه باید مواظب ملکیت اش باشد و مطمئن باشد که حتی پس از مرگش دارایی او به سلسله خونی خود او منتقل می‌گردد. زن نه تنها وسیله تولید مثل انگاشته میشود بلکه مسئولیت نگهداری از طفل نیز بر او تحمیل می‌گردد. آنهم بدون آنکه حد اقل از حق حضانت طفل برخوردار باشد.

نقش رو بنا، در نظام های طبقاتی بخصوص در جوامعی که مذهب دخالت مستقیم در دولت دارد، ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که این مردان هستند که تصمیم گیران اصلی جامعه هستند. اما وقتی که دقیق تر این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم، این طبقه حاکم یا سرمایه دار هر جامعه است که به دلایل گوناگون وظیفه عملی کردن ستم به زنان را در سطح اجتماعی بر عهده مردان گذاشته است. در حالی که به قول مارکس: "با اسارت زن هیچ کس بیشتر از خود مرد مجازات نمی‌شود".

دین (اسلام)، اندیشه مذهبی خدا را به نیروی مطلق تبدیل ساخت، در هر دوره طبقاتی همین اندیشه مطلق گرایانه انسانها را وادار بر برده شدن کرد. اسلام زنان را با مشخصات چون مادر، خواهر و همسر تعریف نموده است. زنان هویت شان را از مردان می‌گیرند، و با وعده های کاذب چون "بهشت زیر پای مادران است"، به تخدیر ذهن زن پرداخته و امکان هر گونه اعتراض را در او خفه کرده است. زیرا شرط رفتن به بهشت علاوه بر مواظبت از فرزند، راضی نگهداشتن شوهر هم می‌باشد.

اعمال خشونت مرد بر زن با توجهات دینی، سبب می‌گردد که افراد مربوط به یک طبقه، صرفاً به دلیل جنسیت در برابر هم قرار داده می‌شوند. زنان و مردانی که در صورت همکاری و همفکری می‌توانند قوای شان را بر علیه طبقه حاکم به کار برند. به زبان دیگر، این

رو در رویی روزمره قوای آنها را تحلیل می‌برد و از اتحاد آنها در جهت بر اندازی سیستم های استثمارگر پیشگیری می‌کند. تاکتیک تفرقه بین زنان و مردان درست همان تاکتیک است که طبقات حاکم در مورد ملیت های مختلف نیز به کار می‌برند و به قول معروف آنها از آب گل آلود ماهی می‌گیرند.

در مذاهب تمام نیاز های طبیعی و هر نوع رابطه زن و مرد که خارج از دستورات دین باشند، فاسد شمرده می‌شود. زنان قبل از ازدواج باید باکره باشند. و باکرگی معیاری است که جوامع مرد سالار و مذهبی، آنرا برای پاکیزگی و صداقت زن بر گزیده اند. این میکانیسم ها برای کنترل جامعه و عقاید آنهاست. زنان عاصی و به ستوه آمده با گذشتن از خط قرمز انضباط های اخلاقی جامعه طبقاتی و مذهب، خطرناک شمرده می‌شوند زیرا تسلط و بهره کشی مردسالارانه را بر تمامی وجوه زنده گی کنونی انسانها زیر سوال برده و حاکمیت مذهب را به چالش می‌کشند. بر مبنای همین انضباط آهنین است که قتل های ناموسی به پدیده ی رایج و پذیرفته شده یی در چنین جوامعی تبدیل گردیده است.

قوانین هم جز روبنا و ابزار کنترل جامعه طبقاتیست. زن در قوانین اسلامی و در تمام اجزای ریز و درشتش، صریح و آشکار، مایملک مرد تلقی می‌شود و همه قوانین منطبق با دین و شریعت اسلام با تضمین مالکیت مرد بر زن نوشته شده است. باید گفت که «قانون» در تعریف کلی در جوامع طبقاتی و با مناسبات حاکم بر آن جامعه، برای اعمال حاکمیت و حفظ قدرت بر سایر طبقات اجتماعی تهیه شده و کلیه قوانین آن توسط طبقه حاکمه برای حفظ منافع حاکمیت و در جهت تضمین تداوم حکومت به یک امر ضرور تبدیل شده است. با همین تعریف است که قوانین در کشورهای اسلامی با توجه به نوع

حکومت و مناسبات حاکم بر آنها، تافته جدا بافته یی از دیگر قوانین مصوب موجود در جوامع طبقاتی نبوده و نمی‌تواند باشد. البته با یک تفاوت که نه تنها قوانین حاکم بر مناسبات طبقاتی را در بر دارد بلکه از مناسبات ایدئولوژیک و مذهب و شریعت و دیدگاه های قرون وسطایی نیز شدیداً متأثر بوده و با تاکید بر دین و ایدئولوژی و شریعت، اعمال ستم ویژه بر زنان را در کلیه قوانین تثبیت کرده است. با در نظر داشت تأثیرات عوامل فوق، زنان در افغانستان که مذهب یکی از ستون های اصلی برای اداره سیاسی جامعه است، نه تنها از فرودست بودن به عنوان جنس دوم رنج می‌برند، بلکه به دلیل هژمونی فکری مذهب، خود مجری تفکرات زن سیتزانه مردسالارانه میگردند.

عوامل دیگری که محصول نظام سرمایه داری بوده و عرصه را بر زنان افغانستان تنگ تر مینمایند عبارتند از:

۱- بیشتر از چهل سال جنگ های تحمیلی و بی ثباتی که حاصل آن فرو ریختن همه ساختارهای یک جامعه متعارف و تحمیل فقر بیکران، آواره گی، بیکاری و ترویج بیشتر خشونت است.

۲- رشد و نفوذ اسلامیسیم که یکی از مؤلفه های آن تشدید تبعیض جنسیتی و خشونت مقابل زنان است.

۳- عدم دسترسی به درس و تعلیم، افت شدید آگاهی، مخصوصاً برای زنان.

۴- اعتیاد به مواد مخدر.

۵- در قدرت بودن گنگسترهای جهادی و جنگ سالاران مسلح و پر قدرت.

۶- سیستم دولتی فاسد و قوانین اسلام محور.

۷- غیابت نیروهای مترقی و سوسیالیست.

از آنجایی که دولتهای سرمایه داری از افراد و شخصیت هایی در خدمت خود الگو سازی می‌کنند تا الگوهای واقعی مبارزه در جامعه رشد نکند. در افغانستان هم درست با در نظر داشت این شیوه هستند سازمانها و گروه های مدنی با اسلامی رنگارنگ چون:

"زنان جوان برای تغییر"، "اتحادیه زنان افغانستان"، "کمپاین پنجاه در صد"، "حقوق بشر" و غیره که این گروه‌ها همانند رولا غنی تمایلی در تغییر بنیادی جامعه ندارند و فقط با اصلاحاتی چند می‌خواهند "حقوق" زنان را کسب نمایند. بخشی از این ارگان‌ها از طرف مذهبیون و بسته‌گان‌شان ایجاد شده‌اند و الگوی مبارزه زنان برای آنها بی بی فاطمه زهرا است، که با تبلیغ بهشت زیر پای زنان، دنیای آنها را تبدیل به جهنم نموده‌اند. آنها حتی در مواردی که زنان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، زنان قربانی تجاوز را مقصر دانسته‌اند، که با عدم رعایت پوشش با اصطلاح مناسب زمینه تجاوز را بر خودشان مهیا نموده‌اند. جمعی دیگر از تشکلاتی که خودشان را مدافع حقوق زن می‌دانند، با تفکرات سوسیالیسم خلقی، مسایل را به صورت مجرد و بدون ارتباط باهم دانسته با یک دید میتافیزیکی به مسایل جامعه از جمله مسأله زن می‌نگرند. آنها بدون آنکه تأثیرات دین را در زنده‌گی نصف نفوس جامعه یعنی زن‌ها در نظر داشته باشند، اعلام می‌نمایند که مردم شان را با دین شان یکجا دوست دارند.

برابری صوری زنان و مردان در محدوده دموکراسی بورژوایی و کشاندن زنان در پست‌های فرمایشی طرفند دیگری است که تشکل‌های مدنی مبلغ‌آند. در این شیوه زنان انگشت شماری ظاهرآ در سطوح اداری بالا کشیده میشوند. نصب حبیبه سرابی به معاونیت سید احمد گیلانی رئیس شورای عالی صلح با طالبان، یکی از این نمونه‌ها است. قبلاً هم زنانی در مقام‌های بلند اداری از زجرگشی فرخنده حمایت کرده بودند. گام بعدی اعضای دولت غنی و عبدالله، باز کردن باب مذاکره با زن‌ستیزترین و محجرت‌ترین نیروهای اسلامی یعنی طالبان که خود محصول پروژه

دولت‌های غربی بوده و مشروعیت شان را از عصر حجر می‌گیرند، می‌باشد. آنها ناگذیر برای در رسن داشتن طالبان برای آنها امتیازاتی بدهند و هر امتیازی که به این نیروهای ارتجاعی داده می‌شود، حلقه آزادی زنان را تنک‌تر مینماید. ولی اولویت دولت و شرکای قدرت، فقط حفظ منافع شان بوده و با تکیه بر تفکرات اسلامی شان بهایی که برای آن می‌پردازند و عملاً ابتدایی‌ترین حقوق نصفی از نفوس جامعه را زیر پا می‌گذارند، خمی به ابرو نمی‌آورند. امریکا هم علناً با بیان این نکته که با طالبان دشمنی ندارند، مهر تأیید بر پروسه مذاکرات با طالبان گذاشته و برای شرکت در مذاکرات نماینده می‌فرستد.

در افغانستان زنان برای رسیدن به آزادی قبل از همه باید از نظر اقتصادی خود کفا باشند. یعنی نجات زنان از قید و سلطه مرد و نظام مردسالاری در نقش و سهم گرفتن فعال زنان در تولید و اقتصاد اجتماعی تعیین می‌گردد. توانایی اقتصادی در بسی حالات نمی‌تواند به تنهایی در استقلال فردی و آزادی زنان کار ساز باشد. فرهنگ و سنت‌های حاکم در جامعه نیز عامل دیگری است که زنان را به جنس درجه دوم در جامعه تبدیل نموده و در تداوم این وضع نقش مهمی را بازی می‌کنند. مبارزه با فرهنگ و سنت‌های پدرسالارانه یک مبارزه طولانی است. مبارزه با مذهب که مخصوصاً آنجا که در مورد حقوق و مکلفیت‌های زن تعیین تکلیف می‌کند نیز شامل آن است؛ دین اسلام یکی از ادیانی است که در مورد نقش درجه دوم زن در اجتماع و خانواده صراحت کامل دارد و برنامه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اسلامیست‌ها در تضاد آشکار با آزادی زن است. لذا مبارزه آزادیخواهی زنان نمی‌تواند به ساده‌گی و بدون مبارزه با ارزش‌ها و قوانین دینی انجام پذیرد. ازینرو شروع جدی مبارزه برای آزادی زنان ناگذیر با سیکولاریسم آغاز می‌گردد.

اعتراضات خود جوش و غیر متشکل زنان در

گوشه و کنار افغانستان که عمدتاً فردی و غیر سیاسی است و اغلباً هم بدون نتیجه باقی می‌ماند، با مرحله تشکل‌یابی جنبش زن در افغانستان تفاوت و فاصله زیادی دارد. زنان در افغانستان به شدت به آگاهی ضرورت دارند. واقعیت این است که ستم‌کشی و بیحقوقی زن با سابقه طولانی و تاریخی‌یی که دارد، هنوز برای اکثریت زنان در افغانستان یک امر طبیعی و پذیرفته شده تلقی می‌گردد. بعضاً این اعتراضات از طریق میدیا پوشش پیدا می‌کنند و این مسأله گواه آنست که عدم تمکین زنان بویژه جوانان با پدیده انقیاد بر زن، ابعاد گسترده تری یافته و مسأله آزادی و حقوق انسانی زنان به شکل معضله جدی اجتماعی تبدیل می‌شود.

از آنجایی که رسیدن به آرمان‌های انسانی سوسیالیسم بدون رسیدن به آزادی زن ممکن و متصور نیست، بناءً بوجود آمدن جنبش زنان در افغانستان یک امر ضروریست. مبارزه فعال با مطالبات مشخص در جهت بهبود وضع زنان مثل رهایی زنان از برده‌گی خانگی، کسب برابری اقتصادی، لغو احکام و قوانین زن‌ستیزانه و ضد انسانی اسلامی، لغو قوانین ظالمانه‌یی که زنان را در موقعیت نابرابر با مردان قرار می‌دهد، لغو قانون چند همسری، حق گزینش شریک زنده‌گی، منع ازدواج اجباری، مجازات سنگین برای تجاوزات جنسی و آزار جنسی، حق تحصیل و حق کار، و صدها خشونت دیگر مقابل زنان که با آن تولد شده و دوران کودکی شانرا گذشتانده‌اند، و با تبلیغ و حمایت دین از آنها به امر طبیعی و پذیرفته شده‌یی تبدیل شده‌اند، امریست نهایت لازم.

به همان اندازه که اسلامیت‌ها و دیگر جریان‌های مذهبی در تقابل با آزادی زن و مانعی در راه جنبش آزادیخواهی زنان بشمار می‌آیند و از آزادی زنان و برابری آنها احساس خطر می‌کنند، سوسیالیست‌ها برعکس به همان درجه در همسویی با این جنبش قرار داشته و رشد جنبش سوسیالیستی دائماً با رشد حرکت آزادیخواهان زنان همراه بوده و است. هم‌جهتی سوسیالیسم و جنبش آزادیخواهی زن تنها محدود به مطالبات سیاسی و فرهنگی نبوده بلکه عرصه‌یی اقتصادی را نیز شامل میشود. دست مذهب از زنده‌گی انسانها کوتاه.

سوسیالیسم کارگری و جنبش های فیمینیستی

تهیه و ترتیب: افسانه خاشع

فوق ذکر شد، بود. بعداً تلاش صورت گرفت که با کاپی برداری از برنامه های سوسیال دموکراتیک زنان متعلق به جنبش طبقه کارگر را برای تحقق آن مطالبات نیز در این مبارزه شریک سازند.

جنبش زنان سوسیالیست در مسیر مبارزه شان به این نتیجه رسیدند که حتی با بدست آوردن حق رأی و حق تحصیل و غیره نیز ستم مضاعف بر زنان سر جای خودش باقی خواهد بود. در عین حال حق رأی و حق تحصیل در آن دوران همگانی نبود و این تنها مردان متعلق به طبقه بورژوا بودند که از همچون حقی برخوردار بودند در حالی که بیشتر مردان متعلق به طبقه کارگر نیز از آن حق محروم بودند. به همین دلیل در گام نخست این مطالبات، مطالبات دست اول زنان کارگر را تشکیل نمی داد. با تصویب روز جهانی زن از جانب زنان سوسیالیست در سال ۱۹۱۰، جنبش انترناسیونال سوسیالیستی بر اساس مبارزه برای حقوقی چون حق رأی زنان مبارزه و مخالفت با تهدید جنگ و حمایت از کودکان و درمان آنها و هم چنان مبارزه علیه افزایش قیمت ها، بنیان گذاشته شد. حتی در درون چپ ها هم این دید یا نگاه وجود دارد که جنبش برای حق رأی و فیمینیست های بورژوا مبارزه سختی را پیش بردند تا حق رأی عمومی و خواست های دیگر توانست تحقق یابد. اما در حقیقت امر و در عمل با آغاز جنگ جهانی اول بیشتر فیمینیست های بورژوا با توجه به تبیین ناسوینالیستی بی که نسبت به مبارزه ملی داشتند، مبارزه برای حق رأی را تا پس از پایان جنگ کنار نهادند.

این نگاه گذرا به تاریخ جنبش زنان نشان می دهد که قبل از

داشتن شغل یکسان و نوع فعالیت مشابه هنوز در دومین دهه قرن ۲۱ حقوق مردان به میزان زیادی بیشتر از حقوق زنان است. کار در خانه بیشتر و در کل جز وظایف زنان به شمار میرود. خشونت جنسی هر روزه از زنان قربانی می گیرد و در کنار ستم طبقاتی ستم و نابرابری بر اساس جنسیت بر زنان اعمال می شود.

عروج جنبش زنان

جنبش زنان از آغاز تا امروز متشکل از دو گرایش بوده است. گرایش نخست را زنان فعال در جنبش کارگری و سوسیالیستی و گرایش دوم را زنان فعال بیرون از آن نماینده گی می کنند. یکی گرایش سوسیالیستی و انقلابی و دیگری گرایش بورژوا لیبرال یا خورده بورژوایی است. اولین موج جنبش زنان همراه با خواست حق رأی و در کنار و موازی با آن جنبش سوسیالیستی زنان کارگر است که فعالان سوسیالیستی چون کلارا زیتکین، آگوست بیبل و الکسندرا کولینتای در رأس آن قرار داشتند. موج دوم جنبش زنان متشکل از سازمان ها و احزاب کمونیستی بود. در اولین موج جنبش زنان، زن های بورژوا فعال بودند که بیشتر در زمینه حق رأی و همچنین حق تحصیل و حضور زنان در رشته های شغلی بی چون داکتر و وکیل فعالیت داشتند. چرا ما این جنبش را بورژوایی می خوانیم؟ برای اینکه بخشی بیشتر فعالان آن از خانواده های بورژوا بودند و خواست ها و مطالباتی را که این جنبش مطرح و نماینده گی می کرد تأمین منافع و خواست های خانواده های بورژوا از طریق مشارکت شان در اموری که در

۱۹۱۰، صد و شش سال قبل از امروز ۹۹ زن سوسیالیست از ۱۷ کشور جهان در شهر کپنهاگ دنمارک دور هم جمع آمدند تا در مورد وضعیت زنان تبادل نظر نمایند. در این نشست تصمیم اتخاذ شد تا در این روز وضعیت زنان و مسایل مربوط به آنها همه ساله مورد توجه قرار گیرد. چیزی که افکار عامه کمتر از آن اطلاع دارد این است که بیشتری شرکت کننده گان در این نشست را زنان سوسیالیست و فعالین جنبش کارگری تشکیل می داد و از همان آغاز نیز این روز به نام روز بین المللی سوسیالیستی زنان خوانده شد. در آن دوران نیز چون امروز زنان کارگر یکی از تحت ستم ترین گروه های اجتماعی بودند.

در عصر حاضر در میان اقشار و طبقات زحمتکش از آن میان طبقه کارگر ستم بر زنان اشکال خشن تری بخود گرفته است. زنان در جهان معاصر و بخصوص در کشورهای که مذهب و باورهای مردسالارانه از قدرتی برخوردار اند از جمله خاورمیانه و افغانستان چون برده خرید و فروش می شوند، خطنه، سنگسار و یا شکنجه در صورت بروزی وفایی و عدم تمکین به تبعیض و نابرابری هر روز از زنان قربانی می گیرد. در کشورهای پیشرفته صنعتی زنان از شرایط نسبتاً بهتری برخوردار اند، اما کماکان ستم بر زن در اشکال متنوعی اعمال می شود که نسبت و در مقایسه با اکثریت کشورهای جهان حدت و شدت آن فرق می کند. اگر از موارد دیگر بگذریم در مورد شغل و تفاوت میزان درآمد و حقوق این مسأله به وضوح قابل مشاهده است. با وجود

هر چیزی تعلق و منافع طبقاتی اهمیت داشته است. در ضمن بیشتر فعالین جنبش زنان در جریان جنگ به این باور بودند که با مشارکت شان در پیشبرد امور جامعه و کمک به آن، مردان جامعه متقاعد خواهند شد که زنان هم به اندازه آنها توانایی دارند تا بتوانند در انتخابات سهم بگیرند و حق رأی داشته باشند، ولی هم چون چیزی اتفاق نه افتاد. زنان بعد از پایان جنگ و انجام کار دوباره به حصار خانه های شان برگشتند، بدون آنکه از حق رأی برخوردار شوند. در کل حق رأی زنان همانند حقوق اجتماعی دیگر آنها در اثر فشار موج های انقلابی ۱۹۱۷، ۱۹۲۱، ۱۹۴۴، ۱۹۴۶ و ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ تحقق یافت.

زنان در جنبش کارگری

به عنوان یک فعال زن فعالیت در جنبش کارگری و پیشبرد مبارزات و مطالبات زنان هرگز کار ساده ای نبوده است. در آغاز اغلب زنان از فعالیت در اتحادیه های کارگری محروم بودند و کسانی زیادی در جنبش کارگری خواستار ممنوعیت کار زنان بودند. مبارزه سخت انقلابیونی چون کلارا زیتکین، الکسندرا کولینتای، روزا لوکزامبورگ، لنین، تروتسکی و دیگران را می طلبد تا سوسیال دموکراسی حاضر شود مبارزه در جهت بهبود

موقعیت زنان در بازار کار را پیش برد و علیه ستم جنسیتی بر زنان مبارزه نماید. چیزی که باعث شد تا زنان سهم و نقشی در جنبش کارگری ادا نمایند این بود که تعداد بیشتر زنان شروع کردن به کار بیرون از خانه، نیروی کار زنان یک واقعیت انکار ناپذیر گردید.

در آن هنگام بورژوازی از نیروی کار ارزان زنان استفاده می برد و شرایط بدتری را به آنها تحمیل می کرد. بهمین دلیل مورد توجه بیشتری سرمایه-داران قرار داشتند. در عین حال که خود فاکتور تعیین کننده یی در رقابت با مردان و کاهش دستمزد آنها نیز بود. در اوایل حتی در اتحادیه ها این دید و کنش تبارز می یافت که زنان بایست به امور خانه داری برگردانیده شوند. اما بعد از آنکه روشن شد که هم چون چیزی غیرممکن است، ناگزیر گشتند تا زنان را نیز در اتحادیه ها متشکل سازند، تا باهم بتوانند مبارزه مشترک نمایند. ولی مشکل همین جا پایان نیافت و رفع نگردید. مردان پیوسته از نقش برتری برخوردار بودند، اگر نه در سطوح پایین لاقل در رأس، این مسأله دلایل زیادی دارد. در آن هنگام زنان تنها که در بیرون کار می کردند بلکه بیشترین مسؤلیت خانه را نیز به عهده داشتند در حالیکه مردان فرصت بیشتری داشتند و می توانستند به

مسائل سیاسی پردازند و سیاست نمایند. فعال بودن در مسائل اجتماعی و سیاسی همیشه برای زنان مشکل ساز بوده است، مخصوصاً پیش از آنکه سکتور عمومی گسترش یافته باشد. اما این مسأله امروز هم همین گونه است. حتی در کشورهای پیشرفته و صنعتی، اما برای زنان در کشورهای موسوم به جهان سوم این وضعیت و موقعیت خیلی سخت تر است. در آنجا هم این مردان استند که در اتحادیه های کارگری مسلط اند. کسانی که فرصت داشته و مطالعه کرده اند و در کل از آگاهی بیشتری برخوردار اند بیشتر مرد اند و این مردان اند که توانایی احراز پست های بلند را دارند. زنانی هم وجود دارند که در همان حد توانمند اند، ولی یک جهت سومی هم وجود دارد که بیشتر فیمینیست ها قادر به مشاهده آن نیستند. فیمینیست های بورژوا تمایل دارند تا جنبش کارگری را یک بلوک جمع و جوری ببینند که کاری به مسایل، معضلات و مصایب زنان ندارد. فیمینیست های بورژوا قادر به تمایز میان فرم و محتوی نیستند. چنین به نظر می آید و یا پنداشته می شود که گویا جنبش کارگری در گذشته تاریخی الویتی به مسائل زنان قایل نبوده است. پس از انقلاب اکتبر دولت جوان شورا ها دست به یک سیری ریفرم ها و سیاست های رادیکالی به نفع زنان زد. برابری کامل زن و مرد در قبال قانون، ایجاد کودکان ها، لباس شویی و آشپزخانه های عمومی و حق کورتاژ و ... برای زنان را به اجرا در آورد. در ضمن فراموش نشود که الکسندرا کولینتای یگانه زن در تاریخ بود که پست وزارت در دولت شوراها را احراز کرد. مدت طولانی طول کشید تا سوسیال دموکراسی در کشورهای غربی به قدرت دست یابد و دست به یک سیری ریفرم به نفع بهبود شرایط زنان بزند. این ریفرم ها در بیشتر کشورهای غربی از جمله سویدن در دهه هفتاد قرن ۲۰ بدست اجرا گذاشته شدند.



انواع فیمینیسیم

انواع و اقسام فیمینیسیم با دیدگاه های متفاوتی وجود دارند که خواهان برابری جنسی هستند. بعضی ها مدعی اند که اساس ستم جنسی در تفاوت بیولوژیک میان مرد و زن نهفته است. این در گوهر و سرشت مرد است که به زن ستم روا بدارد و یا اینکه می گویند این جز ذات زن است که به امور منزل برسد. اما پژوهش ها نشان می دهد که در جوامع کمون اولیه هیچ ستم جنسی بی وجود نداشته است و از لحاظ تاریخی ستم جنسی به طور دایم موجودیت نداشته است تا آنرا ناشی از طبیعت یا سرشت انسان بدانیم. بنابراین باید دلایل دیگری برای این مسأله وجود داشته باشد. تبارزات فرهنگی بی وجود دارند و ساختارها را بیان می دارند هیچ زمانی پایدار نبوده اند، بلکه با هر تغییر و تحول اجتماعی این ساختارهای اجتماعی نیز متحول شده اند. تعریف مشخصی از آنچه که طبیعت انسان خوانده می شود وجود ندارد. طبیعت انسان محصول تاریخی زیست بشر است. استدلال مبتنی بر تفاوت بیولوژیک هم از اساس منتفی است. اگر اساس ستم جنسی تفاوت بیولوژیک باشد در آن صورت مبارزه برای بدست آوردن حقوق زن بی معنی است و هیچگاهی نمی تواند به سرانجام برسد.

استدلال دیگری که اغلباً مطرح می شود این است که دختران و پسران رفتارهای متفاوتی دارند. آنها وسایل بازی متفاوت را انتخاب می کنند و رنگ های مورد پسندشان هم فرق می کند و استدلال های دیگری از این دست که هیچ اعتبار علمی بی ندارند. اما این عادات ذکر شده نه به دلیل تفاوت بیولوژیک بلکه ناشی از شیوه تربیت متفاوت آنها است که در خانواده و جامعه مورد اجرا قرار می گیرد. از نخستین روز های به دنیا آمدن کودکان با

آن ها رفتار و کردار متفاوتی بسته به آنکه جنسیت شان چه است، صورت می گیرد. این مسأله به لحاظ علمی و از طریق پژوهش های مختلفی که توسط پژوهشگران انجام شده ثابت شده است. کافی است که شما تبلیغات وسایل بازی برای کودکان را مشاهده نمائید تا دریابید که چگونه حتی وسایل بازی به لحاظ جنسیتی تقسیم بندی شده اند. رنگ صورتی (گلابی) مربوط دختران رنگ آبی و وسایل خشن از جمله اسلحه و ... مربوط پسران است. این جز فرهنگ مردسالار حاکم در جوامع انسانی است که با دختران و پسران رفتارهای متفاوتی انجام می شود.

بنابراین خیلی دشوار به نظر می آید تا نشان داده شود که تفاوت های بیولوژیک کدام ها اند و چه چیزهایی بار تربیتی دارند و یا محصول تربیت اند. همچنان فیمینیسیت های هم وجود دارند که مدعی اند که جنسیت یک ساختار اجتماعی است. این فیمینیسیت ها ادعای فیمینیسیت های دیگر که اساس ستم بر زن و نابرابری او را بیولوژیک می بینند را رد می کنند. اما اینها هم چنین منکر حقیقت تاریخی و عینی اند و مدعی هستند که ستم جنسی ربطی به فکتورهای مادی ندارد. از این دید نمی توان حقیقت عینی و مادی ستم و نابرابری و تبعیض روا داشته شده تاریخی بر زنان را توضیح داد و چگونگی بروز آن را باز شناخت. گفته می شود که ساختار اجتماعی خود محصول یک ساختار اجتماعی قدیمی تر است. سوال این جا است که آن ساختارهای اجتماعی مورد نظر این ها از کجا می آیند و از کجا منشأ می گیرند؟ این نگاه به جای نمی رسد چون منشای ستم را نمی تواند به صورت ماتریالیستی توضیح دهد. این نگاه که آن را فیمینیسیم رادیکال می نامند یک نگاه و موضع ایدئالیستی است. اساس این موضع بر یک ایده استوار است نه بر یک بنیاد ماتریالیستی. بدون تعارف این تنها

مارکسیسم است که می تواند و قادر است توضیح علمی و عینی از چگونگی بروز ستم جنسی بر زنان ارائه نماید.

ریشه های ستم جنسی

برای اینکه بتوان ستم جنسیتی و نابرابری و تبعیض نسبت به زنان را بر انداخت باید اساس و ریشه های آن را درک کرد. بخشی از فیمینیسیت های بورژوا یا رادیکال فیمینیسیت ها یک افق ایدئالیستی را در مورد تمام این پرابلماتیک اعمال می دارند. از این نظر رفع ستم بر زنان قرار است از طریق اشاعه افکار فیمینیسیتی، سهمیه بندی و اقداماتی در چارچوب مناسبات حاکم سرمایه داری برآورده شود. سال های متمادی است که تلاش صورت می گیرد و با وجود که مبارزات زنان منجر به بهبود وضعیت شده است و جنبش زنان دست آوردهای داشته است، البته در کشورهای پیشرفته. ولی باید اذعان شود که در بخش اعظم کشورهای جهان ستم جنسیتی و اپارتاید نسبت به زنان با به قدرت رسیدن ارتجاعی ترین نیروها و جنبشها تشدید هم شده است. همچنان ستم بر زنان سر جای خودش باقی است چون منشأ ستم که همانا مناسبات سرمایه داری باشد، که خود اساساً بر نابرابری و استثمار انسان استوار است، هنوز ناپود و ریشه کن نگردیده است.

یگانه گرایش فیمینیسیتی که چگونگی بروز ستم بر زن را توضیح می دهد و برایش راه حل دارد، که چگونه این ستم ملغاً گردد فیمینیسیم مارکسیستی است که بر بنیاد ماتریالیسم تاریخی عمل می نماید. ماتریالیسم تاریخی اساساً بر این اصل علمی استوار است که ایده ها از شرایط مادی و واقعیت عینی سرچشمه می گیرند و موجودیت می یابند. به این دلیل توضیح می دهد که چگونه جوامع طبقاتی شکل گرفته و در بطن آن ستم جنسی علیه زنان تبارز نموده است و چگونه این دو تا به هم ربط دارند و متاثر از همدیگر اند. موقعیت اجتماعی زنان بطور مداوم از موقعیت آنها در تولید سرچشمه می گیرد. با پیدایش

مرد سالاری و دین

زن به کنج خانه برده منع از کارش می کنند
مردسالاری نموده دینمدارش می کنند
هرچه زن گوید زنم من آدمم مثل شما
نامهای مادر و خواهر نثارش می کنند
با چنین تسمیه های ظاهراً زیبا و خوب
قابل رحم و سیه سر در شمارش می کنند
با هزاران حيله و نیرنگ و تزویر و فریب
عزتش را پایمال و بی وقارش می کنند
از برای ایمنی از رخنه در ایمانشان
روسی را فرض کرده استتار می کنند
گر رود از خانه دنبال عزیز و همدلش
منعش از عشق و محبت، سنگ سارش می کنند
همچو مال و چون متاع آرند او را در شمار
اسم الله گفته گفته کشتزارش می کنند
او بخواهد یا نخواهد بایدش تمکین کند
تا توان بار دارد بار دارش می کنند
گر بزاید دختر و فرزند نر ناید برون
یک زن دیگر خرید، امباق دارش می کنند
مرد سالاری و دین و بهره گیری یکسره
"امر الل" ه بر شمرده "با وقارش" می کنند

ر. پیکارجو

۱۰۱۶/۰۱/۱۵

الغاء خانواده تک همسری است. همان طوریکه امروز می بینیم تنها در سرمایه داری اساس و بنیاد ستم بر زن تداوم یافت، بلکه همچنین زمینه های رهایی زن نیز در آن به وجود آمد. طمع سیری ناپذیر سرمایه داری و مکیدن شیره جان طبقه کارگر منجر به این شد که همه اعضای خانواده در تولید کشانیده شوند. زمانیکه زن یکبار دیگر در تولید اجتماعی سهم گرفت خود جز طبقه کارگر به حساب آمد. با وجود که برای زنان مسئولیت دو برابر، هم کار در بیرون از خانه و هم انجام امور خانه، محول شد. به دلیل سهم و نقش زنان در پروسه تولید است که زنان تا جایی از برابری حقوقی با مردان در جوامع غربی برخوردار شده اند. ولی در نظام سرمایه داری راحلی موجود نیست. برای رهایی و برابری میان زن و مرد باید تلاش نمود و تنها راه نجات زنان و جامعه در کل سوسیالیسم است. جامعه باید مسئولیت خانواده و وظایف آنرا به عهده بگیرد در غیر آن زنان کم یا بیش وابسته به خانواده و به همان مبنای وابسته به مردان می مانند، تا زمانی که زنان دست به تولید مثل می زنند و مشکلات و مسائلی که در فوق ذکر شد، وجود دارند زمینه مادی تداوم ستم بر زن پا برجا خواهد ماند.

منابع:

مردسالاری از گذشته های دور تا امروز (فهم آزاد)

مارکسیسم و فمینیسم به قلم Ylva (Petra Edlund و Vinberg)

منشاء خانواده؛ مالکیت خصوصی و دولت (ف. انگلس).

انسان و جوامع انسانی زنان در تهیه و بدست آوردن غذا به اندازه مردان جامعه سهم داشته اند (بعضی پژوهش های علمی نشان می دهند که سهم زنان در جمع آوری مواد غذایی بیشتر از مردان بوده است). زنان و مردان هر دو در جمع آوری حبوبات و صید ماهی سهم داشتند. زمانیکه کشاورزی رواج یافت هر دو مسئولیت بهره برداری از زمین را به عهده گرفتند. این جوامع از جانب مارکسیست ها به نام جوامع کمون اولیه یاد می شوند. انگلس اولین کس بود که در کتابش "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" شرح در این زمینه نوشته است.

در این جوامع هیچ گونه مالکیت خصوصی وجود نداشته است بلکه همه برابر بودند و هیچ گونه تقسیم کاری بر اساس جنسیت به جز اینکه زن ها در دوران حاملگی در خانه می ماندند، وجود نداشت. انسان ها در خانواده زنده گی نمی کردند بلکه بیشتر در طایفه ها زنده گی می کردند که در آن ها مردان و زنان هر دو سرپرستی کودکان را به یک سان عهده دار بودند. همه کارها ارزش یکسان و برای بقا و تداوم حیات انسان مهم بودند. زمانی که تولید ارزش اضافی بوجود آمد، چیزیکه بلافاصله به مصرف نمی رسید، و کسانی در صدد تصاحب آن برآمدند و مالکیت خصوصی جاگزین مالکیت جمعی شد. آنگاه تهداب و اساس تقسیم طبقاتی و ستم بر زنان بنیاد گذاشته شد.

از آنجاییکه بیش یا کم زنان محصور خانه بودند این مردان بودند که امکان آنرا یافتن تا به مشاغلی پردازند که باعث افزایش اضافه محصول می شد. به این طریق مردان از موقعیت برتری برخوردار گشتند و بنیادی برای خانواده مردسالار اساس گذاشته شد. یگانه راه حلی که وجود دارد ادغام دوباره زنان در تولید و

پیروز باد جنبش آزادی خواهانه زنان!

در گرامی داشت هشتم مارچ!

ر. پیکار جو

هشتم مارچ روزگرمی داشت مبارزه فداکارانه و برحق جنبشها و فعالین مترقی، سوسیالیستی و کمونیستی جهان در راستای رهایی زنان از یوغ اسارت بقایای نظام‌های زن ستیز قرون وسطا و شکستن زنجیرهای نکبت بار اسارت و برده‌گی مزدی نظام غارتگر سود و سرمایه که از سده های دور بدینسو بر شانه های میلیاردها مرد و زن زحمت کش و کارگر در سراسر جهان سنگینی میکرده است و هنوز که هنوز است همچنان پابرجاست، یک بار دیگر از راه میرسد. و اما امسال در حالی که پیشواز این روز تاریخی و پرافتخار به پا می‌ایستیم که با وجود سپری شدن پانزده سال تمام از حضور هیولا گونه نظامی و سیاسی نیروهای امپریالیستی «ناتو» تحت نام «نیروهای نجات بخش جامعه جهانی» و استقرار فاسدترین رژیم اسلامی- قومی که با برجسب‌های پرزرق و برق دموکراسی و تأمین آزادی زنان و رفاه عمومی و پایان دادن به «تروریزم» و جنگ بر شانه های مردم ستم دیده افغانستان تحمیل شد، نه تنها در وضعیت ناهنجار و رقتبار مرد و زن این سرزمین و به ویژه زنان مظلوم و محروم آن بهبود قابل یاد آوری بی رونما نگردیده است بلکه این ستم و محرومیت در اشکالی به مراتب زشت تر و شنیعتر و اسلامی تر از قبل همچنان ادامه دارد و هر لحظه از این بی حقوق ترین و ستمکش ترین بخش جامعه مان با درنده خوبی تمام قربانی می‌گیرد.

طی همین پانزده سال گذشته میلیاردها دالر، زیر نام بهبود بخشیدن به وضعیت زنان و رفع تبعیض و منع خشونت علیه آنان، به رگهای

فاسد این رژیم که اکثریت اراکین آن رادزدان و فساد پیشه گان رسوا و معلوم الحال تشکیل میدهند پمپ شده است، مگر در عمل جز ایجاد اداره‌یی نمایشی به نام وزارت امور زنان و نصب و تقرر چند تن از زنان چاپلوس، مدیحه سرا و مشاطه های آرایشگر همان مناسبات شریعت‌مدار و مردسالار حاکم در کرسی‌های پارلمان و ادارات دولتی که در مجموع در انحصار زن ستیزترین جریان های اسلامی- قومی بوده و به زن و حقوقش کوچکترین ارزشی قائل نیستند، نتیجه دیگری در پی نداشته است. با کمال تأسف و به گونه-یی آشکار دیده می‌شود که نه تنها کار با ارزش و قابل یاد آوری‌یی در زمینه تأمین حقوق و حرمت اجتماعی زنان صورت نگرفته است، بلکه به جای آن اصلی ترین مهره های این اداره پوشالی فاسد به شمول سردسته های دوگانه آن اشرف غنی احمدزی و عبدالله عبدالله که در زن ستیزی از همدیگر پیشی و سبقت می‌جویند و حامیان امپریالیست شان که در اظهارات و بیانه هایشان به خاطر سرنوشت شومی که پس از کنار آمدنشان با طالبان در انتظار زنان ستمدیده افغانستان است، اشک تمساح میریزند و در عمل با جنگ زرگری و خیمه شب بازی های بیشمارانه و مجال دادن به جریان های اسلامیست درون حاکمیت در وجود چهره های رسوایی که همه با ایشان آشنا هستند از یک سو و راه اندازی نشستهای صلح چهار جانبه که بی نتیجه بودن و عقیم بودن آن از همین اکنون کاملاً آشکار است و تلاش در جهت سازش و همسویی با زن ستیزترین افراد و

عناصر مربوط به گروه های متنوع اسلامیست مانند عبدالرسول سیاف و گلبدین و مجددی و غیره از جانب دیگر، که تازه ترین بازتاب آنرا در اعلان مودت و دست کشیدن از دشمنی با طالبان از جانب ایالات متحده آمریکا این سردم دار نظام سود و سرمایه میتوان سوگمندانه به تماشا نشست، میخواهند به سلطه افکار زن ستیز مبتنی بر شرع اسلامی مهر تأیید زده و دست آوردهای ظاهر فریبانه و ناچیزی را هم که به دستور و جبر زمان و در درازای پانزده سال اخیر به دست آمده است یکسره به باد فنا دهند.

این روزها شاهدیم که همراهی و تأیید مقامات کاخ سفید از تلاش‌های قدرت تازه به دوران رسیده امپریالیستی و منطقه‌یی چین در زمینه سرهم بندی مذاکرات "صلح" چهارجانبه میان طالبان و مقامات دولتهای چین، پاکستان و آمریکا و مقامات به اصطلاح بلند پایه "دولت وحدت ملی" و اظهارات برخی از مقامات امریکایی و چنایی مبنی بر خوشبینی آنان به این پروسه و قبول نتایج آن خود چراغ سبز دیگری است به ارتجاع اسلامی در شکل دادن به نوع تازه‌یی از "امارت اسلامی" و تلاش در جهت انفاذ قوانین زن ستیزانه شریعت اسلام، پس نا- گفته پیداست که این هم آغوشی اسلامیست‌های نکتایی پوش و متبسم و بنیادگرایان خشم آلود و شمشیر به دست و سنگسارگر و دهن کجی ها و همسویی های امپریالیستهای "متمدن" با آنان، بدون شک قبل از همه از زنان کشورمان قربانی خواهد گرفت و تسلط باورهای مردسالارانه رانسبت به گذشته نهادینه تر خواهد ساخت.

پر پیچ و خمی در پیش رویمان قرار دارد که باید آن را طی نماییم و این راه از سنگلاخ مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری و خارزار باورهای خرافاتی و دینمدار قرون وسطایی که همواره حامی و نگهبان منافع آزمندانۀ آن و مشروعیت بخش ستم بر زن بوده است میگذرد و طی نمودن آن عزم و ارادهٔ پولادین و فداکارانه می‌خواهد که به جز نیروها و جنبشهای واقعا سوسیالیست، آزادی‌خواه و سکولار از نیروهای و جریان‌های دیگری ساخته و پرداخته نیست.

لذا با تأکید روی این نکته که هشتم مارچ میراث بلافصل و پرافتخار مبارزات خسته‌گی ناپذیر و فداکارانهٔ جنبشها و فعالین سوسیالیستی جهان بوده و در بستر مبارزات طبقاتی از جانب احزاب و فعالین سیاسی طبقهٔ دوران ساز کارگر مطرح و به پیش برده شده است، از همهٔ زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب توقع می‌رود تا خود را مکلف به پیگیری این راه دشوار گذار و پرافتخار دانسته و برای راه اندازی و سازمانیابی چنین جنبشی و در راستای رهائی زنان از ستم جنسی با تمام نیرو تلاش و پیکار نمایند و برای تحقق این امر شریف و انسانی دست به هم داده و در صفوفی هرچه رزمنده تر و فشرده به سوی قله‌های پیروزی گام گذارند.

در اخیر یک بار دیگر مراتب بهترین شاد باش‌ها را به مناسبت این روز خجسته به پیشگاه همهٔ زنان ستمدیدهٔ افغانستان منطقه و جهان ابراز داشته پیروزی‌های هرچه بیشترشان را آرزو می‌نمایم.

گری دولتهای پاکستان، چین و امریکا این "نخبه‌گان" و این ستمگر نوازان "روشن ضمیر" و نازپرورده‌های تنعم، فضای سیاسی آیندهٔ کشور را مکدر و منافع شخصی خود را در خطر و سرنوشت خویشان را ناروشتن می‌بیندند و گرمی سرگلوله‌های طالبان را در کله‌های منفعت جو و کلاه باز خود و لبهٔ تیز ذولفقارهای داعشیان را در پس گردن‌های خمیده و سختی ماینهای کار گذاری شدهٔ آنان را در زیر پایهای لرزان خویش حس می‌کنند لرزه بر اندامشان افتاده و اینجا و آنجا محفلها و میز گردها و مصاحبه‌هایی برگزار و بیانیه‌هایی ایراد می‌فرمایند و مُروُرانه دم از "حقوق زنان" و ضرورت حراست از آن می‌زنند. مگر از این آقایان و خانمهای کرسی نشین باید پرسید که شما پادوهای ذلیل و باداران امریکایی و ایسافی تان در جریان پانزده سال گذشته چه دست آوردهای اساسی و بنیادی بی داشته اید که از این به بعد داشته باشید؟ این را همه می‌دانند که این آقایان و خانمها نگران سرنوشت شوم و محتوم خودشان هستند تا سرنوشت میلیونها زن اسیر در چنبرهٔ سیاه و خشن سنت-های زن ستیز قبیلوی و قرون وسطایی شرع اسلامی.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد برای نیل به اهداف و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه و پایان دادن به خشونت‌های مردسالارانه علیه زنان و رفع ستم جنسیتی بر آنان راه دراز و

آنچه در این میان با عث رنج و نگرانی و واقعی هست و باید باشد همانا نقش روشنفکران و "نخبه‌گانی" است که رمه آسا در رده‌های مؤید و مخالف این رژیم پوشالی جا خوش کرده و خود را چپ و دموکرات و سکولار و فیمینست و مدافع سینه چاک حقوق زنان جا می‌زنند مگر نقشی را که در عمل انجام میدهند نه تنها سازنده و ثمر بخش نیست بلکه مُخرَّب و گمراه کننده نیز هست. اینان با سرهایی خمیده و شرمسارانه به آستان مقامات دولت و دایناسورهای دو گانه بی که در نیجه معامله بی که گذشت زمان بی نتیجه بودن آنرا به اثبات رسانیده است به کرسی‌های دو گانهٔ قدرت تکیه زده اند، سر به سجده گذاشته و عملا به پادوهای مزدبگیر و یا رضاکار آنان مبدل شده اند و طی دوران پس از ایجاد این دو کانون قدرت به مهندسی ایالات متحدهٔ امریکا کوچک ترین تحرکی هم در ضدیت و افشای باورها و آموزه‌هایی که به ستم جنسیتی و تحقیر زنان و ستیزه جویی علیه آنان مشروعیت می بخشد انجام نداده اند. مگر اکنون که در نتیجهٔ کرنش و آستان بوسی اشرف غنی در برابر طالبان و "مخالفین سیاسی" خواندن آنان از جانب وی و منصرف شدن ایالات متحده از "دشمنی" با آنان و تشویق آنان به ابراز آماده‌گی جهت اجرای مذاکرات به میانجی-

زنده باد هشتم مارچ، روز زن!

هشتم مارچ روز زن را به همهٔ آزادی خواهان تبریک می‌گوئیم!

و بربریت حکومت‌های اسلامی به اشکال مختلف و بطور تعطیل ناپذیری ادامه داشته و دارد. حکومت سرمایه جمهوری اسلامی رفع بحران اقتصادی - سیاسی و بقاءش را به سازش و زدوبند با دولت آمریکا و دولت‌های اروپایی بعد از توافقات هسته ای و برسمیت شناختنش از طرف آنها گره زده است. موفقیت در این امر و انتقال سرمایه های خارجی به ایران، حرکت سرمایه داخلی را در جهت خصوصی کردن کامل اقتصاد، استفاده از نیروی کار ارزان و خصوصاً زنان کارگر را در سطحی وسیع فراهم خواهد کرد. در صورت ایجاد اشتغال برای زنان در چنین شرایطی و بر متن برنامه های نئولیبرالی، همان‌گونه که در سایر کشورهای "در حال توسعه" نشان داده شده است، بدون شک با بی-حقوقی و تبعیض بیشتری برای زنان همراه خواهد بود و سبب گسترش مشاغل قراردادی، مقطعه ای، موقت، پاره وقت، کار در کارخانه، در حاشیه اقتصاد رسمی و بدون پوشش‌های اجتماعی خواهد شد. و در اینجا است که فقر به طور کلی همراه افزایش فاصله طبقاتی و جنسیتی با هر لایه ای که بر بحران اقتصادی افزوده شود عمیق تر می گردد.

بیکاری یک پدیده ساختاری در عصر سرمایه داری است، حتی زمانی که در رکود عمیق اقتصادی هم نیست، بیکاری ساختاری یکی از معضلات غیر قابل حل است. بدیهی است که در کشورهای موسوم به پیرامونی یا در حال توسعه جمعیت رانده شده‌گان از کار که غالباً قربانی سیاست های خصوصی سازی و تعدیل های پی در پی شده اند به مراتب متراکم تر از غرب است. در ایران و افغانستان میلیون‌ها نفر از طبقه کارگر یا در بیکاری تمام عیار به سر می برند و یا در بیکاری پنهان و "مشاغل" از امروز به فردا زنده گی خود را می گذرانند؛ و در میان شاغلینش بخشی کار مفت و مجانی می کنند تا

بالاخره روزی مزدهای ماه ها عقب افتاده شان را دریافت کنند و به جرگه بیکاران نپیوندند. این بیکاران جزء آحاد طبقه کارگرد که در همه جا ناچارند برای زنده ماندن هم که شده با مسئله بیکاری دست و پنجه نرم کنند و دائماً در تلاش این باشند که خریداری برای نیروی کار خود بیابند، اما در عین حال این مسئله طبقه کارگر را در هیچ کجا از مبارزه برای بهبود شرایط فروش نیروی کارش باز نمی دارد.

در این مبارزه نابرابر طبقاتی خانواده های کارگری بویژه زنان کارگران در اعتراض و اعتصابات کارگری همدوش با همسران شان نقش ارزنده ای ایفاء نموده اند. تا جائیکه در برخی از این حرکت‌ها اگر خانواده های کارگری و بویژه زنان درگیر مبارزه نمی شدند کارگران صنایع مختلف درگیر اعتصاب نمی توانستند به کسب مطالبات خود نائل آیند. تا آنجا که به مبارزات کارگری برمیگردد زنان در اکثر مواقع نقش بسیار پیشرو و فعالی را داشته و دارند. زنان همچنین در حیطه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی برای کسب مطالبات حقوقی هم در صف مقدم اند. این روحیه مبارزه جویی در زنان نه مختص به یک جامعه و نه به شرایط خاصی است، در هر جا که ستم جنسیتی و طبقاتی بر زنان اعمال شده، زنان برای آزادی-های فردی و اجتماعی و حقوقی شان در صحنه بوده اند. اما بورژوازی با توجه به این پتانسیل مبارزاتی در زنان آگاهانه با سرکوب و انواع و اقسام تبعیضات جنسیتی در پی حذف این نیروی عظیم برآمده است. بر این مینا شاهد هستیم که سرمایه داری و دولت های حامی سرمایه، بهره کشی غیرقابل تصویری را بر توده های مردم جهان تحمیل کرده اند؛ به ویژه ستم بر زنان، تنها به آزار و اذیت جنسی و جسمی و روحی محدود نبوده، بلکه بهره کشی بسیار هولناک تر و عمیق تری در جریان است؛ سیستم سرمایه داری

همواره ستم بر زنان و مردسالاری را به عناوین مختلف در جامعه بازتولید و تشدید می کند، پس مبارزه برعلیه ستم بر زنان، نمی تواند از مبارزه طبقاتی با سیستم سرمایه داری و بدون دست بردن به ریشه های تاریخی ستم کشی بر زنان جدا باشد. تحلیل های لیبرالی و مبارزه بر علیه نابرابری زن با افق در چشم انداز این تفکر، اولاً ستم کشی تاریخی زن را تحریف می کند و دوماً، مبارزه زنان را به یک سری مطالبات حقوقی در چارچوب سیستم سرمایه داری محدود می نماید.

سرمایه داری در دوران گنبدیده گی خود، برای زنان کارگر چیزی جز فقر، تن فروشی و استثمار برده-گی مطلق به همراه ندارد. رشد تضادهای درونی جامعه سرمایه داری که رشد جنبش کارگری را به همراه داشته زمینه رشد و ارتقاء جنبش زنان را از جنبشی با خواسته های محدود یعنی درخواست برابری با مردان در مقابل قانون به جنبشی با خواسته های اساسی و بنیادی فراهم ساخته است. امروزه خواسته زنان، دستیابی به برابری کامل زن و مرد در همه عرصه های اقتصادی اجتماعی و دستیابی به حقوق انسانی می باشد. این خواسته ها تنها در سیستمی که مبتنی بر تولید و توزیع اجتماعی بوده و نفعی در استثمار زنان نداشته باشد می تواند تحقق یابد. سوسیالیست ها برای متحقق شدن چنین شرایطی ضمن حمایت از مبارزه زنان در جهت رفع تبعیض و نابرابری، می بایست استراتژی جنبش زنان را با مبارزه طبقاتی در جوامع گره بزنند.

فرخنده و گرامی باد روز جهانی زن!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان - کانون سوسیالیست های کارگری

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 25

March 2016

هیچ جنبشی، بدون حضور اجتماعی زنان در آن، به ثمر نخواهد نشست!

جنگ‌های خانمانسوز بیشترین آسیب‌ها را متحمل شده‌اند، اما ساکت ننشسته‌اند، با مبارزه و مقاومت در مقابل این بربریت جهانیان را به تحسین واداشته‌اند. حماسه مقاومت و پایداری زنان کوبانی در سنگر جنبش دفاع از آزادی کوبانی در مقابل نیروهای داعش و دولت‌های مرتجع منطقه، آوازه جهانی یافت و پشتیبانی گسترده آزادی‌خواهان جهان را به حمایت از آن جنبش جلب کرد.

تا آنجا که به ایران و افغانستان بر می‌گردد، حاکمیت ارتجاع اسلامی، با نهادینه نمودن قوانین پوسیده ضد زن، بیشترین تبعیض جنسیتی و طبقاتی را بر زنان دو خطه اعمال نموده و از نظر اقتصادی-سیاسی و اجتماعی آنها را درموقعیت درجه دوم قرار داده است. باز گرداندن زنان به کنج خانه و محروم ساختن آنها از اشتغال، وابسته کردن هرچه بیشتر آنها از نظر اقتصادی به مردان، خشونت و سرکوب روز افزون بر آنها، نهادینه شدن کنترل مردان بر زنده‌گی زنان، مردسالاری و نابرابری فزاینده ای را بر زنده-گی زنان حاکم نموده است. فرودستی و تبعیض و نابرابری، فقدان تأمین اجتماعی و سرکوب و خشونت بر زنان که ریشه در نظام سرمایه داری دارد، شرایط دشواری را برای زنان، تحت سلطه حکومت‌های ارتجاعی مذهبی در ابعاد گسترده ای ایجاد نموده است. با این حال اعتراض و مبارزه زنان بر علیه این همه نابرابری

ادامه در صفحه ۱۹

کودک توسط داعش و بوکوحرام به برده‌گی گرفته شده و مورد تجاوز و خشونت و فجیع‌ترین اعمال غیرانسانی دیگر قرار گرفته و به قتل رسیده‌اند و یا هم به عنوان متاع و کنیز در تجارت سکس بفروش رفته‌اند. طالبان و نیروهای اسلامی دیگر نیز در اشکال گوناگون از زنان و کودکان قربانی می‌گیرند و دست به ربودن آنان می‌زنند و سر از تن قربانیان شان جدا می‌کنند.

جنگ افروزی امپریالیست‌ها در خاورمیانه تصادفی نبوده، آنها بدرستی این را دانسته‌اند که برای چپاول و غارت‌گری بیشتر و غلبه بر بحران‌هایی که چندین سال است دامن بورژوازی جهانی را فراگرفته، همچنین برای حفظ امنیت سرمایه، سرکوب جنبش‌های حق طلبانه منطقه را که در سال ۲۰۱۱ به اوج خود رسیده بود، در دستور گذاشتند. زنان کشورهای خاورمیانه و آفریقا نقش برجسته و بارزی در پیشبرد این جنبش‌ها ایفاء نمودند. هراس امپریالیست‌ها و حکومت‌های دیکتاتوری در منطقه از رشد و رادیکالیزه شدن این حرکت‌ها آنها را ناگزیز به شعله‌ور نمودن جنگ در خاورمیانه، که حدود بیش از یک دهه قبل با جنگ در افغانستان و عراق شروع شده بود، کرد. در ادامه این جنگ بود که داعش شکل گرفت و جریان‌های ارتجاعی و متوحش دیگر همچون القاعده، بوکوحرام و... تقویت شدند. هرچند تا کنون زنان در اثر این

۸ مارس امسال همچنان مصادف است با تداوم تبعیض، ستم و استثمار، بی حقوقی و ناامنی اقتصادی و خشونت و آزار سیستماتیک بیشتر بر زنان. با افزایش بحران‌های اقتصادی-سیاسی نظام کاپیتالیستی جهانی که سبب تشدید جنگ‌ها و کشمکش بین امپریالیست‌ها و تقویت انواع و اقسام جریان‌های ارتجاعی و پان اسلامیستی در منطقه خاورمیانه شده است، بیشترین قربانیان آن را زنان تشکیل می‌دهند. سرمایه جهانی با غارتگری و به انقیاد در آوردن کشورهای جهان از طریق تحمیل سیاست‌های ریاضتی نئولیبرالیستی اجرای خصوصی سازی-ها برای کسب سود بیشتر با استفاده از سازمان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، فقر و فلاکت روز افزونی را بر اکثریت توده‌های کارگر و زحمتکش تحمیل نموده است. بیشترین پیامد بحران‌های موجود که با بیکاری و گرسنگی، تعمیق اختلاف طبقاتی، جنگ، کشتار و آواره‌گی همراه بوده، چهره زشت خود را در کشورهای در حال توسعه و به‌ویژه خاورمیانه با عریانی تمام به نمایش گذاشته است. در این بازار آشفته بازهم این زنان هستند که صورت حساب رقابت بین سرمایه داران را باید به بهای تحمل تبعیض، نابرابری و خشونت و تجاوز جنسی پردازند. تا کنون هزاران زن و